

شماره ویژه پرچم

سال یکم شماره دهم

نیمه دوم مرداد ماه ۱۳۲۲

بهای سالانه درهمه جا ۱۲۰ ریال

(از پیچزان ۱۰۰ ریال)

از همگی پیشکی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله‌زار کوچه مهران ـ پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۲۶

چاپخانه پیمان

فهرست آنچه در این شماره بچاپ رسیده

سات

درفرهنك « ورجاوند » که بروی جلد آن کتاب بچاپ رسیده گویا برخی کلمه هافراموش گردیده ازجمله کلمه (سات) که ماآنرا بمعنی صفحه بکار می بریم فراموش گردیده



دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

شماره ویژه پرچم

سال یکم شماره دهم

نیمه دوم مرداد ۱۳۲۲

درهر ماهی دو شماره بیرون آید

آفرید گارا بنام تو و درزینهار تو

مشروطه بهترین گونه ازسررشته داریهاست

کسانی میگویند : ایرانیان شایای « مشروطه » نمی باشند .

می گویم : راستست . لیکن باید کوشید و شایاشان گردانید ، نه آنکه چشم از آن پوشید . مشروطه یا « سررشته داری توده » بهترین گونه از سررشته داریهاست .

می گویند : از چه راه توان این توده را شایای مشروطه گردانید ؟..

می گویم : ایرانیان در این ۳۸ سال هنوز از هزار تن یکی معنی راست مشروطه را نفهمیده اند . هنوز اندیشه روشنی از آن در دلهاشان نمیبا شد . پس ناچاریست که شایای آن نباشند . ناچاریست که ارج آن ندانند .

گام نخست درراه شایندگی این توده آنست که بکوشیم و معنی راست مشروطه را بهمگان بفهمانیم ، بکوشیم اندیشه های روشنی دربارهٔ آن در دلها پدید آوریم .

امروز یکی از کرفه کاریها همینست که نشستها برپا ودر این باره سخن رانده شود ، کتابها بچاپ رسیده میان مردم پراکنده گردد . آری یکی از کرفه کاری‌ها همینست .

۱۲ مرداد یا روزبه مشروطه



۱ ـ مشروطه چیست ؟..

چنانکه خوانندگان پرچم می دانند ما بمشروطه ارج میگزاریم و آنرا گرامی داشته درآیین خود جا داده ایم . مشروطه چیست ؟.. مشروطه یا سررشته داری توده آنست که مردمیکه در یك کشور زندگی می کنند آنجا را خانه خود دانند ، و بآبادیش کوشند ، واز بیگانگان نگاهش دارند ، و از آنسوی بجای زیر دستی یك پادشاه خودکامه ، سررشته کار ها را خود بدست گیرند ، که نمایندگانی برگزیده براهبردن کشوروادارند وخودبآنها نگهبانی کنند . اینمعنی مشروطه است .

این بهترین راه سر رشته داریست . مردمیکه بدینسان زیند آزادند و بسر فرازی می زیند . در کشوری که این حکومت برپاست آباد باشد و آسایش و خوشی درآنجا روان گردد .

اینکه درایران مشروطه نیك پیش نرفته و پس از سی وهفت سال‌هنوز نتیجه درستی ازآن‌بدست نیامده همین دلیلست که این توده‌آلوده است وآلودگی اوست که چنین نتیجه را میدهد . داستان بسیار روشنست : باکیش‌هایی که امروز در ایرانست ، و بابدآموزیهای دیگری ـ ازصوفیگری وخراباتیگری و جبریگری و مانند اینها ـ که روان می‌باشد مشروطه نخواهد ساخت ، نه تنها مشروطه ، زندگانی نخواهدساخت . این کیشها و بدآموزی ها جلوگیرهرگونه پیشرفت و نیکی میباشد .

بهر حال چنانکه بارها گفته‌ایم اگر مشروطه پیش نرفته گناه‌آن نتواند بود ، بلکه گناه این کشور میباشد . اینست باید کوشید و کشور را پاك گردانید ، نه از مشروطه که بهترین و برگزیده ترین راه سررشته‌داریست چشم پوشید .

۲ ـ روزبه های ایران

چنانکه میدانیم هرتوده‌ای روزبه ها (عید ها) دارند . روزبه (یاعید) چیست ؟ روزبه آنست که یك پیشآمد بزرك تاریخی که درپیشرفت زندگانی آن‌توده

رخداده روز آن را نگه دارند و همه ساله درآن روز بجشن و شادی‌پردازند ، و این بهرآنست که از آن پیشآمد ارجشناسی شود وازمردان بزرك‌وجانفشانی که در آن یا در میان داشته اند نامی بمیان آید ، و این کار ها نتیجه اش آن تواند بود که مردان غیرتمند و سر فراز بتکان آیند و همیشه خواهان جانفشانی باشند . اینست معنی روزبه ، اینست سودی که ازآن توان برداشت .

ولی در ایران ـ ایران بدبخت ـ چنانکه چیز های دیگر معنی خود را از دست داده روزبه ها نیز بیکبار بیمعنی است . روز هایی که ایرانیان بنام عید می نامند ، یا آنست که از نخست بی بنیاد می بوده و یا این که بنیادش برافتاده وازمیان رفته . جزاز دو عید که بیرون ازاین‌گفته می باشد :

۱) روزبه نوروز که چون آغاز سالست و روزبه سپهر است شایای این می‌باشد که روزبهش شمارند و جشنش گیرند و ما نیز آن را روزبه شمارده گرامی میدانیم .

۲) روزبه مشروطه که چنانکه گفتیم چون یادآوری ازیك پیشآمدارج داری می کند نزد ما نیز ارجمند می‌باشد .

۳ ـ روزبه های ما

ما این دو روزبه را ازایرانیان پذیرفته ایم و دو روزبه نیز (تاکنون) خود پیدا کرده‌ایم :

۱) روز یکم آذرماه که شماره نخست پیمان درآنروز بیرون آمده که باید گفت : راه ما ازآنروزآغاز گردیده .

۲) روز یکم دیماه که « جشن کتابسوزان » می‌گیریم وخوانندگان از آن آگاه می‌باشند .

تاکنون روزبه های ما اینهاست . پس ازاین نیز هرگام بزرگی که‌بیاری خدا برداریم و هر فیروزی ارجداری که پیدا کنیم روز آن را تاریخی گردانیده نگاه خواهیم داشت . روز زایش یا روز مرك کسی ـ چه بزرك و چه کوچك ـ روزبه نتواند بود . آدمیان یکی پس ازدیگری می‌آیند ومی‌روند . نه آمدن کسی پیشآمد بزرگی تواند بود نه رفتنش .

۴ ـ سیزدهم مرداد یادوازدهم آن

ماهرساله روزبه مشروطه را جشن خواهیم گرفت ، چنانکه خوانندگان میدانند پارسال شماره ویژه از پرچم بیرون دادیم ، و امسال نیز این شماره

بنام آن روز بیرون داده میشود .

چیزیکه هست روزبه مشروطه سیزدهم مرداداست نه چهاردهم آن . فرمان مشروطه را که مظفرالدینشاه بیرون داد درتاریخ چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲٤ قمری بود که ازروی حساب خورشیدی با روز سیزدهم مرداد ۱۲۸۵ راست می‌آید . درسالهای نخست مشروطه همان روز ۱٤ جمادی الثانی را جشن می‌گرفتند ، ولی سپس که تقویم خورشیدی روان گردید آنرا نیز بماه خورشیدی انداخته‌اند لیکن درحساب دچار لغزش گردیده بجای سیزدهم مرداد چهاردهم آنرا دانسته‌اند .

چون این غلطست وبیك توده برمیخورد که روزهای تاریخی خود را از روی حساب درست نشناسند ، اینست ماپیروی ازدیگران نخواهیم داشت وهمیشه روز سیزدهم را جشن خواهیم گرفت . بیاری خدا امیدمندیم که از سال آینده به‌پذیرایی‌های باشکوهی خواهیم برخاست .

۵ - بهترین روزبهانه

چنانکه گفتیم معنی روزبه وجشن آنست که از پیشآمد تاریخی آنروز یادی بمیان آید واز کسانیکه پادرآن میداشته‌اند نامی برده شود . درجشن مشروطه هم باید یادجنبش مشروطه کرد واز رنجهایی که درآن راه کشیده شده وجانها که باخته گردیده ارجشناسی نشان‌داد ، ونامهای میرزا تقیخان امیرنظام وحاجی‌میرزا حسینخان‌سپهسالار ومیرزاعلیخان امین‌الدوله ومیرزاملکم‌خان وشادروانان بهبهانی و طباطبایی وحاجی میرزا حسین تهرانی وآخوندخراسانی وحاجی شیخ مازندرانی وستارخان وباقرخان وحیدر عمواغلی ویار محمد خان ویفرمخان و عباس آقا و سردار اسعد وسپهدار وسردار بهادر وسردار محیی و علی مسیووحاجی علی دوا فروش ودیگران را که‌دراین راه‌بکوششهای هنایندهای برخاسته‌اند تازه گردانید .

ولی دراینجا به یك کارسودمند دیگری نیز توان پرداخت ، و آن اینکه چون مردم بدبخت ایران پس از سی وهفت سال هنوز معنی راست مشروطه را نمیدانند ، نه‌تنها توده انبوه ومردم عامی ازآن ناآگاهند ، درس خواندگان و جوانان دانشکده دیده کمتر یکی معنی آنرا می دانند ، ودر نتیجه همین ندانستنست که دلبستگی نیز نشان نمیدهند ، چون ارجش نمی شناسند ارجمندیش نمیدارند - اینست یك کار نیکو وسودمندآنست که در همان روزجشن نشستهایی برپاگردد وگفتارها رانده شود ومعنی‌درست مشروطه بمردم فهمانیده گردد . این یك پذیرایی معنی دار شمرده خواهد شد ومن امید مندم هرساله یاران ما باین کارپردازند .

نیز درروزبه‌ها روزبهانه ها بیکدیگردهند یا فرستند . من چنین میدانم که بهترین‌روزبهانه که‌دراین روزبه داده شود کتاب « امروز چه باید کرد؟..» یا کتاب « دانستنیها وآموختنیها » است که هردو از معنی‌مشروطه سخن‌می‌رانند . مابجامی‌شماریم که کسانی نسخه‌هایی از آنهابخرند وبرای‌دوستان یا خویشان‌خود که سزامی‌دانند بفرستند که بدینسان آنان را بمعنی مشروطه آشنا گردانند .

بهترین پرستش بخدا این کارهاست .

این را هم- اگرچه از زمینه سخن اندکی بکنار است - بنویسم : بارها کسانی ازمن دربارهٔ « عبادت» می پرسند : می‌گویم : پرستش بخدا (یابگفته شما عبادت) ، بهترین راه آن بآبادی جهان و آسایش جهانیان (که خواست آفریدگار می‌باشد) کوشیدنست .

بخدا باید پرستید ، ولی نخست باید اورا شناخت و بتهای پنداری را از دل بیرون کرد ، و سپس نیز بهترین پرستش بخدا خواست اورا بکار بستن می باشد .

خواست خدا آنست که مردمان معنی جهان و زندگی را بشناسند و بآبادی جهان و باسایش زندگی کوشند وازآیین اوپیروی کنند - اینهاست خواستهای خدا .

اینست امروز در ایران یکی از کارهای نیکی که پرستش‌بخدا بشماراست این میباشد که بکوشیم و مردم را از معنی مشروطه واز سودهای آن آگاه گردانیم . بکوشیم ومردم را ازاین نادانیها که دامنگیرشان گردیده و خوار و زبونشان گردانیده رها گردانیم . این مردم بدبخت همچون کورانیند که زیر پای خود را نمی بینند و چاه را از راه نمی شناسند ، واین خود کرفه کاریست که ما دست آنان بگیریم واز چاه دورشان گردانیم و بشاهراه رسانیم. دوباره می‌گوییم : این خود کرفه کاریست

اگر ایرانیان معنی مشروطه را بدانند و خود را شاینده چنان زندگانی گردانند ، و بدیگر آمیغهای زندگانی راه یابند نتیجه این کار آن خواهد بود که این کشور پهناور بارده آباد تر گردد ، و بشماره مردمش بیفزاید ، و خوار بار فراوان گردد ، و خاندانها آسوده و خوش باشند ، و دیگر این‌نباشد که یك نیمه مردم باسختی و گرسنگی بگذرانند ودر سالیکه از آسمان باریده و از زمین روییده گروهی از زنان و بچگان و مردان با رخساره های افسرده و باصد خواری و زبونی در بیخ دیوار ها نشینند . آری نتیجه یکزندگانی بخردانه این خواهد بود ، وبیشوندنیست که‌میگوییم : کوشیدن در این‌راه پرستش بخدا بشمار است .

از پشتیبانان پیمان



آقای مسعود مقدم

آقای مسعود مقدم در هوا داری از پیمان و دلبستگی بآن پیروی به پدر ارجمند (آقای ضیاء مقدم) کرده‌اند. اینجوان یکی از هوا داران هنایندهٔ پیمان و یکی از کوشندگان برجسته راه پاکدینیست. اینجوان چه هنگامیکه در تهران می بود و چه اکنون که در تبریز است همیشه می کوشد و همیشه همراهانی باخود می دارد.

آن سهش که به نیکی جهان و بآمیغها در دلهای اینجوانان پدید آمده و همچون آتش زبانه می زند سهش ورجاوندیست، سهش خداییست. ازاین سهش های پاکست که یك نیروی خدایی پدیدار گردیده نادانیها و گمراهیها را از پیش خواهد برداشت.



آقای فیاض

آقای فیاض از دبیران دبیرستانهای اهواز است که امسال به تهران آمد و ما او را از نزدیك دیدیم. جنبش پاکدینی در خوزستان که از هر باره مایه خرسندیست آنچه ما را خرسندتر می گرداند آنست که جنبش راهم بدبیرستان ها یافته است و این بیاری خدا نتیجه آنرا خواهد داد که ما فرهنگ را که سراپا زیانست از کار انداخته و در پشت سر گزارده بتوانیم جوانان را از زیانهای آن آسوده گردانیم، و امید مندیم یاران مادر دیگر شهرها نیز بچنین کوششی خواهند برخاست

از پشتیبانان پیمان



آقای آدرم

آقای آدرم از کسانیست که از خواندن روز نامه پرچم براه ما آشنا گردیده و با آنکه دوسال بیش نیست درفهم و بینش پیشرفت بسیار کرده‌اند ودر کوششها نیز - چه در بروجرد بهمدستی آقای چهره نگار و چه در آبادان و خرمشهر بهمدستی آقای شیشه گر - تا توانسته اند گامی باز نایستاده اند.

اینجوان در آن کاری که هست همیشه در رنج و سختیست ولی این رنج و سختی برای همه کسانیست که بخواهند پاکدامنی و گردنفرازی خودرا نگهدارند، وما بیاری خدا امید مندیم که بزودی توانیم ریشه‌این بدیها را از ایران براندازیم.



آقای صمدی

آقای صمدی از کسانیند که از همراهی با آقای مسعود براه ما آشنا گردیده‌اند وبا آنکه دوسال بیشتر نیست دراین زمان کم درفهم و بینش پیشرفت نیکی کرده و بکوششهای سودمند بسیاری برخاسته اند، و اکنون در میاندواب می‌باشند که بهمدستی آقای مجلد و دیگر یاران باگمراهیهای گوناگون و دسته بندیهای فراوان و تاریکیهای ژرف آنجا نبرد می کنند. کسانیکه بیکار می نشینند و میگویند: «نمیشود، پیش نمیرود» این بهترین پاسخی بایشانست که در سایه کوششهای پاکدلانه یکی دو تن جوانانی در جایی چون میاندواب تکانی پدیدار گردیده است.

«ورجاوند بنیاد» و زبان آن

کتاب بنیاد که بتازگی از چاپ درآمده کسانی از دشواری زبان آن گله می کنند . چنانکه بارها نوشته‌ایم داستان زبان یکی از رنجهای ماست. از یکسو زبان آلوده است و باید پیراسته گردد و از یکسو در پیراستن آن باین دشواری برمیخوریم که بسیاری از خوانندگان فهمیدن آنرا آسان نیافته زبان بگله بازمی کنند .

چاره این کار را ما چنان اندیشیده‌ایم که مهنامه پرچم و برخی از کتابها را که برای همگان می نویسیم ، تا توانیم بزبان همگانی نزدیکتر گردانیم ، و با اینحال از پیراستن زبان چشم نپوشیده آنرا نیز دنبال کنیم که در پیرامونش گفتارها نویسیم و برخی از کتابهای ارجدار خودرا نیز که بیش از همه بهر یارانست با زبان پیراسته آوریم .

بنیاد چون کتاب پایداریست و بیش از همه بهر یاران آشنا بزبان پرداخته شده اینست آنرا بازبان پیراسته نوشته ایم . با اینحال ما آنرا برای کسانیکه هوشیارانه بخوانند چندان دشوار نمیدانیم . بویژه که فرهنگی نیز همراه آن می‌باشد . چنانکه گفته‌ایم دراین زمینه باید خوانندگان نیز گامی پیش گزارند و بیادگرفتن این زبان پردازند .

از آنسوی ما نیز باید یکرشته کتابهای آسانی آماده گردانیده در دسترس یاران گزاریم که بکسانیکه تازه میخواهند بگفته‌های ما آشنا گردند بدهند ، و ما می کوشیم که چنان کتابهایی آماده گردانیده بچاپ رسانیم و برخی نیز آماده شده و درزیر چاپ می‌باشد .

پس ازهمه اینها سخنان ما باهمه سادگی بآن نیازمند است که هر کسی آنهارا میخواند هوش بکار برد و با اندیشه و باریک بینی بخواند . اینها سخنانی که بارها شنیده باشند نیست سخنانیست که باید بافهم و خرد آنها را دریافت .

گفته های ما باآنکه از دانشها جداست دراین باره بادانشها یکسانست که همه بهم بسته می‌باشد ، و کسیکه بخواندن کتابهای ما می پردازد یك زمینه‌ای درفهم او پدید آید که بسیاری از سخنان را نیز خود فهمد . ولی این کار هنگامی تواند بود که آنچه میخواند بااندیشه خواند و تایکی را نفهمیده بدیگری نگذرد .

یك نبرد دیگری که باید کنیم

از چندیست که یك زمینه ای را بدیده گرفته میخواستم گفتاری در آن باره نویسم از این شماره بشماره دیگر می انداختم . ولی بتازگی خیره رویی یك روزنامه وادارم می کند که بآن زمینه پردازم و آنچه نوشتنی است بنویسم . لیکن نخست بآن روزنامه پرداخته و پاسخش داده سپس بخود زمینه باز خواهم گشت .

۱ـ خشکه فیلسوفی .

خشکه فیلسوفی چیست ؟: «خشکه فیلسوفی» نامیست که ما بیکی از نادانیهای توده ایران داده‌ایم . دراین توده بدبخت از بس بیماریها فراوانست به بیشتر آنها نامی گزارده نشده است و ما ناچاریم خود نامی بآنها گزاریم .

خشکه فیلسوفی آنست که مثلا شما اگر در نشستی سخن از زیانهای صوفیگری و از بدیهای آن میرانید و یکی از صوفیان یا از هوا داران ایشان بشما پاسخ میدهد ، درآنمیان می بینید ناگهان کسی بی آنکه بداند صوفیگری چیست و صوفیان چه می گویند ، و بی آنکه بایرادهای شما و بپاسخهای آن صوفی گوش داده و فهمیده باشد ، تنها بنام خود نمایی از گوشه ای بسخن پرداخت و با یك لحن فیلسوفانه چنین گفت : «آقای فلان ، حقیقت اینست که شما افراط می کنید و آن آقا هم تفریط می کند . دراینکه صوفیگری عیبهایی دارد حرف نیست ، ولی نه بآن اندازه که شما می گویید» ، می بینید اینرا گفت و بهردوی شما برتری فروخت و بخود بالید . اینست معنی خشکه فیلسوفی . خشکه فیلسوفی آنست که کسی تنها با یاد گرفتن دو کامه «افراط و تفریط» یا از برداشتن یکمصرع «نه بآن شوری شوری نه باین بی نمکی» در هر گفتگویی داوری فیلسوفانه کند و بهمگی مردم برتری فروشد .

این یك شیوه ایست که بیشتر ایرانیان درس‌خوانده می‌دارند و هر گفتگویی که میانه دوتن یا دودسته پیش آید همین رفتار را کنند . باشد درزمانهای آینده که روانها درست و خردها نیرومند خواهد بود کسانی اینرا بآسانی باور نکنند ـ بآسانی باور نکنند که کسی درزمینه‌ای که هیچ آگاهی نداشته بداوری می‌پرداخته . بآسانی باور نکنند که در هر گفتگویی میانه را می گرفته ! این نادانی شگفتیست و باور کردنش دشوار است ، ولی چه باید کرد که ما امروز آنرا با دیده می بینیم و یکی از رنجهای ما ازاین راه می باشد .

از روزیکه ما پیمانرا بنیادگزاردیم در هرسخنی که می‌نوشتیم یکدسته بهایهوی می پرداختند ، و یکدسته دیگری از این راه پیش می آمدند . هنوز شماره دوم یا سوم ماهنامه تازه بیرون آمده بود که دیدیم روزنامه‌ای‌دراسپهان بهمان رفتار برخاسته . باینمعنی که ما را دشمن « تمدن » پنداشته و جوانان را نیز درهوا داری ازتمدن تند رو شناخته و اینست فیلسوفانه پند داده که نه‌باید همچون جوانان در باره « تمدن » به « افراط » گرایید و نه همچون پیمان به « تفریط » پرداخت . درحالیکه او نه معنی « تمدن » را میدانست و نه گفته‌های ما رانیك خوانده وفهمیده بود . این بودماناچارشده پرسیدیم : « تمدن‌چیست؟. » که دیگر پاسخی نشنیدیم .

سپس که از بیهودگی شعر بسخن پرداختیم کسانی بنزد من می‌آمدند و چنین می گفتند : « این مطلب شما بی اساس که نیست لیکن باید دید ما از این شعرهاچه قسمتهایی رالازم داریم . همه را که دور نباید ریخت » . میدیدم بدبختان گفته های مرا نخوانده‌اند وتنها ازاینکه شنیده‌اند که ما ازشاعران بدمی‌نویسیم فرصت یافته اند که بیایند و خشکه فیلسوفی کنند .

فراموش نکرده‌ام یکی ازآنان یك ملای‌جوان قمی بود که شبی یکه کاره بخانه من آمده بود که پندهایی دهد ، یا بهتر گویم : بخشکه فیلسوفی پردازد و چون درمیان سخنانش می گفت : « شما تند می‌روید ، همه شعرها را دور نباید ریخت ، نیکها را از بدها جدا باید کرد » ، من ناچار شده پرسیدم : « نیك و بد را از چه خواهید شناخت ؟.. چه قاعده ای برای آن اندیشیده‌اید ؟!. » . دیدم درمانده پاسخی نتوانست ، و برای آنکه سخن دیگری بمیان آورد چنین گفت : « آخر شما می‌توانستید شعرارا طوری انتقاد کنید که نرنجند » . گفتم : خواهشمندم شما آنرا کنید . شما یك گفتاری بنویسید که بدیهای شعرو زیانهای آنرا بگویید وکاری کنید که رنجش آور نیز نباشد ، چنین گفتاری نوشته بیاورید ما بچاپ رسانیم . گفت : « من قلم ندارم ؛ نمی توانم مقاله نوشت » .

دیگری ازایشان یك ملای تبریزی بود که چون مادر پیمان نام دین می بردیم می‌پنداشت که خواست مان کیش اوست از اینرو خود را بما می‌بست ، و اینمرد که بار ها بنزد من آمدی همیشه این جمله را گفتی : « ولی شما تند می روید » . یکروزی گفتم : چکار کنم که تند روی نباشد ؟.. چه سخنانی را بنویسم ؟ . از پاسخ درماند وچنین گفت : « شما خودتان بهترمی‌دانید ، کاری کنید که تند روی نباشد » . گفتم : اگر من خودم بهتر می‌دانم دیگر چه جای

پند دادن شماست ؟!.

ازاینگونه چندانست که بشمار نیاید . بتازگی هم یکروزنامه‌ای درتهران - روزنامه ای که نویسنده آن باروپا رفته‌وسالها درس خوانده وباز گشته ولی‌بجای آنکه دانشی از خودنشان دهد وسودی بهم میهنانش برساند یکدستگاه داخکی بهناوری راه انداخته وهمچون زنبور بهر که می‌رسد نیشی می‌زند وآنرا هنری‌از خود می‌پندارد ، و گاهی نیز به‌پرچم می پردازد ونیش فرو میبرد - در یکی از شماره هایش بدگوییها از شعر وشاعری کرده ، و آنگاه نام« کتابسوزان » برده و باز بهوس نیش زدن افتاده وچنین گفته : « نه‌بآن شوری شوری‌نه باین بی نمکی » .

این بدبخت می‌پندارد که کار ما باشاعران‌ازروی کینه ودشمنیست واینست تند می‌رویم ، و نمیداند که آنچه ما درباره شاعران یادیگران نوشته‌ایم و می نویسیم یکرشته آمیغهاییست همسنگ دانشها ، که نه چیزی بآنها توان افزود و نه چیزی ازآنها توان‌کاست . این بیچارگان نمیدانند که زندگانی بازیچه نیست ، نمیدانند*جهان بدلخواه این‌وآن نمیگردد ، نمیدانندیك توده وپیشرفت وپسرفت آنها ازروی یك آیین استواریست که بدلخواه کسی دیگر نشود .

ببینید نادانی تاچه اندازه است که هیچ‌نمیدانند ماچه می گوییم ، وسخنمان چیست ، دلیلمان کدامست ، دربارهٔ شاعران چه نوشته‌ایم . . . و با اینحال دربرابر ما می‌ایستند و گفتگو بمیان می آورند این خود نمونه ای از دژ آگاهی ایشانست .

این همان رفتاریست که ملایان وکشیشان دربرابر دانشمندان کرده اند که بی آنکه بدانند آنان چه می گویند و دلیلهاشان چیست آغاز کرده‌اند بید گفتن و ریشخند کردن . اینرا نوشته‌ام که بیست و چند سال پیش که در تبریز می‌بودم یك ملایی روزی مرادیده چنین گفت : « طبیعیهای فرنگستان چه می گویند ؟.. من میخواهم بآنها رد نویسم » . گفتم : شما که نمیدانید آنها چه می گویند چگونه آماده شده اید که ردی نویسید ؟!. یك پاسخی داد که بیمعنی تراز سخن نخستش بود . گفت : « مگر شما شك دارید که طبیعیها باطلند ؟!.. » .

این « متجد دین » نیز بانوشته های ماهمان رفتار رامی کنند . ازدورچیز هایی شنیده اند که باید یا بنزدیك آیند و کتابهای مارا بگیرند و بخوانند و بیندیشند و پس از آن اگر سخنی داشتند بگویند ، و یا بخاموشی گراییده

بسخنی نپردازند . اینست رفتاریکه ازیك مرد باخردی چشم توان داشت . ولی شما می بینید که اینان نه‌آن می کنند و نه این . بلکه همان رفتاردژآگاهانه ملایان را دنبال می کنند .

یکی از آن روزنامه نویس بپرسد : کتابسوزان چیست ؟.. چراکتابها را می سوزانند ؟.. چه دلیلی می‌دارند ؟.. چه عنوانی می‌آورند ؟.. شما که آنها را تندرو می شماری خودت چه می گویی ؟!.. بگفته خودت که شاعران بد بوده اند ، پس باکتابهای آنها چه باید کرد ؟.. اینها راکه پرسید خواهید دید بهیچیکی پاسخ درستی نمیدارد ، بلکه راستی آنست که هیچی دراین باره‌ها نیندیشیده، هیچی نمیداند و تنها آن میخواهد که بایکمصرع که از بس نابجا گفته شده بسیار بیمعنی گردیده خشکه فیلسوفی نماید و یك نیشی به پاکدینان زده بگذرد . اینست خواست او —

۱ - سنگر عوض میکنند

چنانکه بارها گفته ایم ما نباید باینگونه نوشته ها پاسخی نویسیم ، و من نیز در پی پاسخ نوشتن بآن روزنامه نبودم و نیستم . چنانکه گفتم از چندی پیش میخواستم دراین زمینه بگفتاری پردازم . درهمین زمینه یك گرفتاری در پیشروی ماست که باید با آن نیز نبرد کنیم وازمیان برداریم :

کسانیکه امروز دربرابر ما ایستاده هایهوی و دشمنی می کنند ، چون خود را دربرابر گفته های ما درمانده می بینند کم‌کم رنگ دیگری بایستادگی خود داده ، همان عنوان میانه روی را پیش خواهند آورد .

مثلا درباره همان شاعری کسانیکه امروز بنام هواداری ازخیام و حافظ وسعدی‌ومولوی گریبان پاره کنند واز بیشرمی و پستنهادی نیز باز نمی‌ایستند چون دیگر درمانده‌اند وگفته‌های ماپرده ازروی کار برداشته است ، این بار راه دیگری پیش گرفته چنین خواهند گفت : «ماهم میدانستیم که شعرهای اینها زبان آوراست ولی پیمانیان تندمی‌روند » ، یا نشستها برپاخواهند کردکه بیایید «ادبیات را اصلاح کنیم» . چون خواستشان جداسری ودشمنی و هوسبازیست تادم بازپسین دست بردار نخواهند بود . پس از آنهمه بیشرمیها تازه یکچیزی هم طلبکار خواهند درآمد ، واین بارهم از این راه زباندرازی خواهند کرد .

درباره کیشها نیزهمین رفتارراخواهند کرد . بسیاری ازگفته‌های ماراگرفته وبرنگ دیگری انداخته چنین خواهندگفت : اینها راستست ولی‌شماتند می‌رفتید . یاخواهندگفت : اینهادرمذهب مانیزبوده‌است. همین اکنون چند آخوندکاندار

درتهران بهمین کار می کوشند .

من بارها می‌بینم کسانی بنزد من‌آمده‌می گویند : «این مشاهد متبرکه را که شمامی‌گویید مامی‌پرستیم وازآنها حاجت میخواهیم درست نیست . آنها بزرگان‌مابودند ، پیشوایان‌مابودند ، درگذشته‌اندومابقبورآنها احترام می گزاریم وگرنه کی‌آنهارا می‌پرستیم » .

یادرباره روضه خوانی چنین می گویند : « یك عزیزی ازخانواده کسی بمیرد برای او گریه‌می کنند . اینکه‌ایرادندارد » . بدینسان هریکی از گمراهیهای خودرا بگزارش می کشند وچنین می‌پندارند که ما از کتابهای ایشان آگاه نیستیم واز باورهای گزافه آمیزی که درباره‌امامان مرده‌خود می‌دارند ناآگاه‌می‌باشیم .

ما این رفتاررا درباره‌پیراستن زبان دیدیم. هنگامی که ما درباره‌آلودگی زبان‌گفتارها نوشته راه پیراستن آنرا نشان می‌دادیم یکدسته که ازجمله برادران فروغی وآقای حکمت وزیرفرهنگ می‌بودند سخت دشمنی نشان میدادند وکار شکنی می کردند . سپس که دیدند جنبش پیش رفت و رضا شاه هواداران‌آن گردید اینزمان *پیش افتاده فرهنگستان را بنیادنهادند، وزبان بریشخند بازکرده چنین گفتند : « بیذوقی نشان می‌دادند ..» ، وخوانندگان میدانند که‌دوسه سال چه خود فروشیها کرده وچه کلمه‌های غلطی را رواج دادند .

بهرحال این شیوه کهن تیره درو نانست که در برابر آمیغها سنگر عوض کنند . درقرآن می‌بینیم که بت پرستان آن بتهایی را که می‌داشتند خدا نامیده دربرابرش ستایش وفروتنی می کردند . ولی سپس که پاکمرد عرب برخاست و ایرادگرفت که اینها چه خدایی میباشند اینزمان سنگر عوض کرده چنین گفتند : « اینان میانجیان ما هستند . ما اینها را میانجی میدانیم نه خدا » .

۳ - اینمردم توانند همه چیزرا بهم درآمیزند

ازآنسوی چنانکه‌ماآزموده‌ایم و نیك میدانیم این شیوه کهن ایرانیانست که هرسخن تازه‌ای راکه شنیدند وهر کار نوی راکه دیدند با آن دشمنی نمایند وهایهوی کنند . ولی سپس کم کم بآن‌گراییده همه راپزیرند و آنرا نیزدر میان باورها یاعادتهای خود جادهند وباچیزهای دیگر درهم آمیزند . بهترین مثل‌این داستان مشروطه‌است . چنانکه میدانیم‌درآن‌جنبش‌ملایان وپیروان آنان ودسته‌های دیگر سخت ایستادگی نمودند وکاررا بجنك و خونریی کشانیدند ، سپس تا سالیان درازی هرگامی که درآن راه‌برداشته میشد باآن دشمنی نشان میدادند . سالیان‌درازشاگردان‌دبستان‌راتکفیرمی کردند ، ازرخت‌اروپایی سخت‌می‌پرهیزیدند

از عدلیه دوری می گزیدند ، از اداره ثبت کناره می‌جستند ، نامهای ماهها که فروردین و اردیبهشت گردید تا دیرگاهی باآنها دشمنی نشان میدادند ، در کلاه پهلوی این نادانیها را نشان دادند ، درروبازکردن زنان آن سختیها بمیان آمد ... لیکن پس از همه آنها اکنون می‌بینیم همه چیزرا پذیرفته‌اند و باچیزهای دیگر خود درهم آمیخته اند .

مثلادرباره مشروطه می گفتند : « این باعقاید شیعه نمی سازد» ، وراست هم‌می گفتند . زیرا ازروی باورهای شیعیگری حکومت باید در دست ملایان باشد ومردم پیروی از گفتارهای ایشان کنند و درباره « اصلاحات » چشم براه امام زمان دوزند . این کجا وحکومت دموکراسی کجا ؟!.. این کجا و میهن پرستی کجا ؟!.. بسیار راست بود که می گفتند : « مشروطه با اسلام مخالفست» . لیکن اکنون می بینید دیگر چنان سخنی درمیان نیست وایرانیان بمشروطه رام گردیده آنرا پذیرفته‌اند . روشنتر گویم : هم مشروطه راگرفته وپذیرفته‌اند و هم باور های شیعیگری را نگه داشته اند . چیزیکه هست این مشروطه که ایرانیان می دارند ننگ مشروطه هاست . مشروطه ایست که اگر نبودی بهتر بودی .

بگفته یکی‌از آشنایان دلهای ایرانیان یك لجنزاریست ، یك باتلاقیست که همه چیزها را توانند گرفت ودرآن لجنزار ناپاك فروبرد . چنانکه بارها گفته‌ایم پس ازاسلام‌درایران راهها و کیشهای گوناگون بسیاری– ازشیعیگری ، باطنیگری ، صوفیگری ، خراباتیگری ، جبریگری ، فلسفه یونان ومانند اینها - بدید آمده وسپس چون قرنها گذشته و تکانها برخاسته کم کم همه اینها بهم درآمیخته ، و اینست شما اگر دلهای ایرانیان را بشکافید خواهید دید از همه آن بدآموزیها دراین دلها یادگاری هست . باورهای امروزی ایرانیان در هم آمیخته آن بدآموزیهای کهن آسیایی با بدآموزیهای نوین اروپاییست . بیشوند نیست که آنها را لجنزار ناپاك میخوانیم .

اکنون سخن‌درآنست که با این حال ایرانیان یك آسیب بزرگی که برای ماپیش تواندآمد همینست که‌مردم باآموزاکهای مانیز همان رفتاررا کنند . باین معنی اینهارا نیزبگیرند ودر دلهای خود بادیگر پندارها و باورها درهم گردانند ، اینهارا نیزگیرند ودرآن لجنزار ناپاك فروبرند . این آسیب بزرگی برای ماست واگر بجلوگیری نپردازیم همه کوششهای مارا هدر تواند گرداند . اینست می گوییم : یك نبرد دیگری بایدکنیم .

بااینهمه کوششهایی که بکاربرده‌ایم ورنجهایی که کشیده‌ایم یك‌رشته کوششهایی

نیز نیازمندیم که جلو این آسیب راگیریم .

۴ - چگونه نبرد باید کرد ؟!

خواهند پرسید : چگونه نبرد باید کرد ؟.. چگونه ازاین آسیب جلوباید گرفت ؟.. می گوییم :

نخست بایدآنکسانی‌را که‌سنگرعوض‌می کنند وپس ازسالهاهیاهووایستادگی چون شکست خورده‌اند این زمان ازراه دیگری پیش می‌آیند بدنهاد وتیره‌درون شناخت وباآنان‌دشمنی بیشتر نمود . این رفتارایشان‌دلیلست که‌دردآنان‌تنهانفهمیدن نیست ، وگرفتارخیمهای پست جداسری وخود فروشی نیزمی‌باشندواینست‌میخواهند همیشه گردنکشی کنند وهمیشه باآمیغها دشمنی نمایند . این رفتار شان نیك میرساند که کمترین دلبستگی بتوده وپیشرفت کارهای آن نمیدارند .

شگفتست که برخی ازآنان خودرا لوس گرده بما چنین پیام می فرستند : «مانیز بشمانزدیك شده‌ایم . شماتند می‌رفتید وما میانه روی می کنیم » . بدبختان پستنهاد ، می‌پندارند که آمیغهارا توان بادلخواه خود بیش یاکم گرداند .

چندی پیش یکی از یاران می گوید : « فلان آخوند بمانزدیك شده . اونیز ازگنبد پرستی بد می گوید . » . گفتم : بمانزدیك نگردیده . بلکه از پا فشاری که درگمراهی وبدنهادی دارد سنگر عوض کرده . مردك میخواهددکان خودرا ازدست ندهد ، وچون می‌بیندماآبروی کیشها را می‌بریم اونیز ببدگویی می‌پردازد . اگر او کسیست که بآمیغ گراید ، کسیست که زبان گنبد پرستی را بشناسد بایستی باماهم آوازگردد وهمدستی نماید .

یك نکته بزرگتر دراین زمینه آنست که ما اینهمه رنج را بخودهموار می‌گردانیم واینهمه می کوشیم برای آنکه دسته بندیهارا از میان ببریم وهمگی را بیکراه آوریم ، واین بدنهادان بافشاری می‌نمایند که جداباشند ودسته‌بندی خودرا نگاه دارند ، پا فشاری می نمایند که هیچگاه بدیگران نپیوندند اینست تامی توانند دربرابرگفته های ما می ایستند ، وچون شکست می‌خورند ودیگرجای ایستادگی نمی‌بینند این زمان گفته های ما را برنگ دیگری انداخته باز بجدایی وایستادگی می کوشند .

اینان آن ستیزه‌کاران وخیره رویانند که هیچگاه پروای توده و آسایش آنرا ندارند وبیست‌ملیون‌مردم‌را قربانی خود خواهی وگردنکشی خودمی کنند .

دوباره می گوییم : اینان تیره درونتر و بدنهادتر از دیگرانند ، و مانیز باید آنان را بدتر شناسیم و دشمنی بیشتر داریم ، و روزی که هنگامش رسد

اینانرا زودتر بکیفر رسانیم .

دوم : باید مرزی میانه پاکدینی و ناپاکدینی شناخت ، بدینسان که کسانی توانند از پاکدینان باشند که از هرچه نه پاکدینیست بیزاری جویند ، کسانی توانند از پاکدینان باشند که یکبار مغز های خود را از پندارهای پوچ وبیپای کیشها ودیگر بدآموزی ها پاک گردانند .

اگر میخواهیم از کوششهای خود نتیجه برداریم راه اینست وجز این نیست . این جا جای چشم پوشی نیست . آنکسانی که میخواهند گفته های ما را بپذیرند ولی از پندار ها و نادانیها خود دست برنداشته همه را بهم درآمیزند ، نه تنها از ما نتوانند بود ، کسی از ما نیز با آنان دوستی و آمیزش نتواندداشت .

ما پاکدینی آنرا می دانیم که کسی پندار های بیپا و آموزاکهای بیهوده و زیانمند را یکبار رها کند وآمیغها وآموزاکهای سودمند را جانشین آنها گرداند .

بارها گفته‌ایم حوضی که پرازلجن و آبهای بدبو باشد اگر گلاب بروی آنها ریزند نتیجه نخواهد داشت و گلاب را نیز بدبو خواهدگردانید ، وچاره جز آن نیست که حوض را از لجنها پاک گردانید .

ایرانیان نیز باید دلهای خودرا که لجنزاریست پاک گردانند وپس‌ازآنست که پاکدین توانند بود .

۵ - یکی از رازهای کار ما

این یکی از رازهای کارماست که تاتوانیم ریشه گمراهیها و نادانیهارا براندازیم . این یکی از بایاهاییست که ما بگردن میداریم . آنچه‌راکه درجنبش های دیگری تاکنون نتوانسته اند مابیاری خدا خواهیم توانست واین ورجاوند جنبش ما بیش از همه بهربائی جهان ازگمراهیها و نادانیهاست .

در این گفتار روی سخنم بیش از همه با یارانست ، با پاکدینانست ، وآنان نیك میدانند که ما بچکار بزرگی برخاسته‌ایم و بچه خواست بزرگی می کوشیم . امروز درجهان کاری بزرگتر ازاین کار ما ، و خواستی ارجمندتر از خواست مانیست . ما نه تنها باین می کوشیم که ایران یا شرق را از گرفتاریها رها گردانیم . خواست بزرگ ما آنست که جهان بهتر از این باشد که هست ، و جهانیان چند گامی در راه پیشرفت و بهتری بردارند .

اینست خواست بزرگ ما ، و برای آنکه در این کوششهای خود فیروز درآییم باید درکار خوداستوار باشیم و سختیگری نشان دهیم . باید چشم پوشی

را بشماریم . این کار ماست که جهان را از گمراهیها از هرگونه که باشد بپیرائیم : این گنبد ها را براندازیم ، بتخانه ها را ویران گردانیم ، کتابهای بدآموزی را نابود سازیم ، با هرگونه دسته بندی دشمن باشیم . اینها بایاهای ماست و باید در این زمینه پافشاریم و استوار باشیم .

باید بگفته های خیره رویانه و بریشخند های بیفرهنگانه ناکسان ارجی نگزاریم . باید پاسخ آنان را بامشت وسیلی دهیم . این ناکسان که سرمایه شان جز ریشخند وخیره رویی نیست بپاسخی جز مشت وسیلی نیاز نمیدارند .

آنداستان کتابسوزان که باین بیخردان گران افتاده و درپیش خود آنرا تندروی می‌پندارند یکی ازکارهای بسیار بایا و بسیار بجای ماست . ماکه‌دانسته ایم سرچشمه برماندگی و بدبختی ایرانیان — بلکه سراسر شرقیان — این بد آموزیهای گوناگون و درهمیست که درکتابها و مغز ها آکنده گردیده و این آمیغ در پیش چشم ما همچون آفتاب روشن گردیده ، و در نتیجه این دانستن صد ها رنج و زیان را بخود هموار گردانیده بآن برخاسته‌ایم که بهر بهایی که بسر آید آن بدآموزیهارا از میان بریم ، آیا چاره جز این میداریم که چنانکه‌مغز ها را پاك می‌گردانیم آن کتابها را نیز سوزانیده نابودسازیم؟!..

اگر این کار را نکنیم نه آنست که همه رنجهای خود را هدر گردانیده‌ایم ؟!..

داستان این کتابسوزان ما داستان آن « پلشت روبی » است که پزشگان در باره تیفوس گرفتگان و دیگر بیماران می کنند . کسیکه تیفوس می گیرد تنها بآن بس نمی کنند که به بیمارستانش برند و یادر همانجا به بهبودش کوشند ، بلکه در خانه ای که خوابیده گوگردی میسوزانند ، رختهای تنش را بخورد آتش می‌دهند ، و ازهرباره می‌کوشند که ریشه میکروب را بکنند که‌دیگری نیز گرفتار نگردد ، وشما دیده اید که این کاری را که پزشگان ازروی فهم و دانش می کنند فلان خاله کلثوم و بهمان ننه سکینه نمی پسندند و تند روی می‌شمارند ، واگر این خاله کلثوم و ننه زهرا نیز چندان بیباك بودندی که با همه نافهمی و ناآگاهی دربرابر پزشگان و پزشگی بالاافرازند ، و روزنامه ای بنام « ننه شمل » برپاگردانندآنان نیز زبان بریشخند باز کرده چنین‌نوشتندی: « نه بآن شوری شوری نه باین بی نمکی » .

ریشخند نادانان بدانایان تازگی ندارد . این در جهان همیشه بوده است که دانایانی از روی فهم و دانش بکوششهایی برخیزند و در راه یك نتیجه بزرگی تلاشها بکار برند ، و نادانان ازکنار ایستاده بی‌آنکه خواست ایشان‌را بدانند واز کارهاشان آگاه باشند زبان بسرکوفت و ریشخند باز کنند . این در جهان همیشه بوده است .

بدی را از اندازه میگذرانند

یکراهی که تازه آغاز می‌یابد ، و یك باهمادی که تازه بنیاد گزارده میشود ، یکی از پیشامدها برای آنها این باشد که کسانی بیایند وزمانی همراهی نمایند ، ولی سپس در نتیجه ناشایستگی بیرون نشان گردانند یاخودشان در همراهی پایداری نتوانسته بیرون روند . این برای هر باهمادی پیش‌آمده و آید وباهماد ما نیز ازاین پیشامد بر کنار نتوانستی بود ، و چنانکه یاران ما آگاهند کسانی بوده اند که خودشان کناره جسته اند و کسانیرا نیز ما بیرون کرده‌ایم .

چیزیکه هست در باهمادهای دیگر نامهای چنین کسانی را پس‌ازبیرون کردن در روزنامه نویسند ، ولی ما تاکنون این‌را نخواسته بودیم .

کسانی میگویند : چرا آنگونه ناشایندگان را پذیرفته بودید ؟!..

میگوییم : هرکس که رو بسوی ما بیاورد و خواهای آمیغها گردد ما تا بدیهای آشکاری ازاو نمی‌بینیم باید بپذیریم . اگر درباره کسی بد بین باشیم نباید به بد بینی خود پابستگی نماییم و تنها باین عنوان کسی را از خود برانیم . اینراه از آن ما تنها نیست که هر که را خواستیم بیاوریم و هر که را خواستیم نیاوریم .

مارا می‌باید هرکس که رو آورده گرایش نشان میدهد خوشرویی بااو کنیم وسپس که دیدیم بما پیوسته و میکوشد باید اورا ازخود شماریم (مگر آنانکه زشتکار بوده اند و آزرمشان از میان رفته) . سپس نیز اگر ازو ناشایایی دیدیم یا بدیها سراغ گرفتیم از خود دور گردانیم که دیگر نپذیریم . این شیوه ایست که ما باید داریم و با آن راه رویم و ما نیز تا کنون راه رفته ایم .

چیزیکه هست شرمناکی ما که نامهای بیرون کرده شدگان را تاکنون آگاهی نداده‌ایم عنوان بدست برخی از آنان داده که دربیرون بدشمنیهایی پردازند و بمردم چنین گویند که من از فلان باهماد بودم و فلان ایراد را دیدم و بیرون آمدم ، یا بهریکی از یاران که رسیدند زباندرازیها کنند و نیشها زنند ، یادر روزنامه ها گفتارهای بیشرمانه نویسند .

یکی از آنان بتازگی بیك کار بیخردانه دیگری پرداخته واین آنکه بخود من نامه نوشته بسخنان دور و درازی پرداخته و چنین وا مینماید که هشت سال باما میبوده و سپس چون دیده من در سیاست اشتباه میکنم و راه سیاست را

نمیدانم از آنرو کناره گیری کرده ولی با اینحال باما دشمنی نمیدارد ، و تنها کاریکه خواهد کرد اینکه کتابی نویسد و داوریهایی در باره پیمان کند .

نویسنده این نامه کیست که بنام « ناشایستگی » از باهماد بیرون رانده شده که دریك نشستی با بودن گروهی ناشایستی او وسه تن دیگر بگفتگو نهاده شده و همگی رأی به بیرون کردنشان داده ایم . ولی چون نخواسته ایم در روزنامه هم نوشته بابرویش برخوریم گستاخانه این نامه را می‌نویسد .

بدتر از این آنکه مینویسد که من آقای صفایی را فرستاده بودم ازو دلجویی کند وبباهماد بیاورد ولی او دیگر نخواسته بیاید . در جاییکه آقای صفایی ازکسانی بود که در آن نشست رأی بناشایستی او داد . باری این دروغ را بنام دیگری نبسته است که رسواییش کم باشد .

اینمرد داستانش آنست که بما پیوسته بود و کوشش بسیار نشان میداد و ما نیز باو ارج مینهادیم . یك‌هوسبازی از او سرمیزد و آن اینکه پیاپی گفتار نوشته میفرستاد و پیدا می‌بود که دلباخته نام و آوازه است و دوست میدارد که نامش در یکروزنامه‌ای یاماهنامه‌ای باشد . ولی ما از این چشم پوشیده میگفتیم که باشد بفهمد وباز گردد .

لیکن کم‌کم سبکمغزی هایی از او دیده شد . مثلا فلان مرد پست که هنگامی نوکری میکرده و اکنون یکروزنامه ای امتیاز گرفته که هر ششماه یا هشتماه یکشماره بیرون می‌دهد ، و خود بابیکاری و پول گرفتن ازاین وازآن ، و بلکه بابرخی ازکارهای زشت زندگی میکند ، اینمرد روزی درنشست ماستایش از روزنامه او کرد . من با شگفت پرسیدم . از چنان مرد بدکاره و از نوشته های بی‌سر وبن او چه جای ستایش است ؟!.. گفت : نه آقا جمله‌های‌تندی نوشته است که دانسته شد نیکی یك نوشته را با جمله های تندآن می شناسد .

یکروز دیگر داستان درازی از « روابط نهانی رضا شاه بادولت آلمان وکارهای نهانی او » می گفت ، من پرسیدم : « این را از کجا دانسته اید ؟..» گفت : « فلان رئیس اداره می گفت » . بندش داده گفتم : اینگونه داستانها اگر درآشکار باشد که همگی خواهند دانست ، واگر نهان باشد در بیرون هیچکس آگاه نخواهد گردید . فلان رئیس اداره اگر کسی بودی که رازهای نهان دولت را بداند آنهارا بکسی نگفتی ، گفتم ، یکی از چیزهاییکه ماباید بپرهیزیم پیروی ازگمان یاپندار خود ، یاگوش دادن بگزافه گوییهای این و آن

می‌باشد . این درآیین ما گناهست .

با این پندهای من ، بازبارها دیده شد که می نشیند و گزافه گوییهای این وآنرا بمیان می‌آورد و میخواهد نشان دهد که از کارهای سیاسی و نهانی آگاهست .

از اینها گذشته روزی آقای وحدت گله ازو کرد و چنین گفت : بخانه مرتضی امین میرفتیم چون بجلو دررسیدیم چشم فلان بآن عمارت نوساز و باشکوه افتاد و چنین گفت : « کسیکه چنین عمارتی دارد اودرجمعیت چه‌می کند ؟.. » من پاسخ داده گفتم : « مگر کسیکه عمارت باشکوهی دارد نبایدعلاقه‌مند بکشور وتوده خود باشد ؟!.. » گفت : « کشور چیست ، توده‌چیست؟.. تمام کوششها برای داشتن یك چنین‌عمارت وزندگانیست » .

پس از این داستانها که رویهمرفته بی‌ارجی و ناشایستی اورا می‌رسانید دیگر نبایستی ما اورا ازیاران ارجدار خود شماریم . ما دراین راه خود بدو چیز ارج بیشتر می گزاریم : یکی فهم وخردکسی ، ودیگری پاکدلی او. کسیکه نمونه فهم و خردش آن می بود ونشانه پاکدلیش این نتوانستی پیش ما ارجمند باشد .

بااینحال نمیخواستیم برویش بیاوریم بابیرونش گردانیم. چیزیکه بود درهمان روزها ما روزنامه پرچم را آغاز کردیم ، ودانسته شد اینمرد سردبیری روزنامه رابرای خود برگزیده . زیرا گفتاری نوشته وآورده بود که در نخستین ستون نخستین شماره بچاپ رسد ، ومن چون پروایی ننمودم وآن گفتارش را که جز یکرشته جمله‌های پوچ وپادر هوایی را دربر نمیداشت بچاپ نرسانیدم دیده شد رنجیدگی نمود ، بلکه بدشمنیهایی برخاست ، وبکینه آنکه یك گفتارش بچاپ نرسیده دروغها گفت ، نادانیها نمود ، وچون باسه تن دیگری همدست و همراز شده بودنددریك نشستی‌درخانه‌آقای واعظپوربابودن بیشتری از یاران باپیشنهاد من‌هرچهارتن را از باهماد بیرون گردانیدیم .

این داستان اوست . با این داستان آن نامه را بمن می نویسد وفلسفه بافیهایی کند دراین زمینه که چون دیده من درسیاست کاری نمی توانم بدلخواه خود رو گردانیده است و باآنکه من آقای صفایی را فرستاده ام نخواسته است بازگردد . همانا این دروغها را از بس در اینجا و آنجا گفته است کم کم در دلش جایگزین شده که خود فریب خورده وآنها را راست می‌پندارد . ازهمین نامه اندازه فهم و خرد اورا بدانید .

کسیکه اگر گفتاری بنویسد آغازش چیزدیگراست وانجامش چیزدیگر، خودرا فیلسوف دانایی گردانیده ومیخواهد بفهماند که درکوششهای من لغزشهایی یافته

است ، واین بدتر که این کالای ناسره خود را بنزد من می فرستد که از تارو پودش نیك آگاهم .

یکی دیگری ازاینان‌مردیست اردبیلی که چهارسال پیش‌بنام بهاییگری به نزد من آمد و چون میخواست همچون دیگر بهاییان بچخش پردازد من جلوش را گرفتم وبرخی پاسخهای برنده دارم . سپس خود او آمده چنین گفت : « من تاکنون در پی حقایق بودم و چون نمی‌یافتم هرزمان روبکیش دیگری‌میآوردم . ولی گفته های شما راکه دیدم مرا بیکبار شیفته گردانیده که ناچارم باشما باشم» . این را می گفت وبنزد ما می‌آمد و می‌رفت .

چون یك اردبیلی دیگری نیز باوی می‌آمد ما ازآقای واهب زاده‌اردبیلی که جوانیست برگزیده وسالهاست که از پیمانیان می‌باشد در باره ایشان‌پرسیدیم گفتند : هردوی اینها آلوده بوده‌اند . آن یکی بسیار پست است وچنین‌شنیده‌ام که یکبار رختخواب از کسی امانت گرفته وبرده فروخته . اورا بیکبار بایددور گردانید . اما این یکی که بهایی می‌بوده اونیز بهر دری رفته است . ولی از زمانیکه بنزد شما می‌آید رفتارش بسیار نیك شده و در بیرون هم علاقه مندی بشما و راهتان نشان میدهد .

این گفته واهب زاده بود وما چون بگفته‌های‌آن جوان ارج میگزاریم آن یکی را از خود دوررانده‌یم .ولی این را پذیرفتیم ودر زیر آزمایش نگاه داشتیم ، و چون دو سال بیشتر میآمد و میرفت و کوششها بکار میبرد ما نیز ارج باو میگزاردیم ، و چندی پیش چشمداشتهایی از او فهمیدیم که از جمله آرزو میداشته پیکره اش همچون دیگران در پرچم بچاپ رسد و برای آنکه نپذیرفتن آنها سنگ راهش نگردد پیکره اش را بچاپ رسانیدیم و آنچه میخواست دریغ نداشتیم .

با اینحال شنیده شد که بدیهای چند سال پیش باز گشته . زیرا هم‌پیش ماست وهم بادسته دیگری‌بهمبستگی انداخته‌است . برخی ناپاکیها نیزازو میگفتند . در همانروزها دیده‌شد که بنزد آقای واعظپور رفته ١٥٠٠ ریال وام خاسته ، و ایشان چون ازمن پرسیدند من باآنکه میدانستم اورا نیاز بوام نیست آقای‌افتخار زاده را واداشتم بپرسد : وام بهر چه میخواهید ؟.. نخست نگفته بود و سپس یکدروغی ساخت‌وگفت وبهرحال روشن گردید که‌میخواهد بنام وام سود جوبی کند. این بودناگزیر شدیم‌اورانیزبایکی‌دیگری که همدستش‌میبود بیرون گردانیم، واین همان بدنها داست که در روزنامه مردم گفتاری بی‌فرهنگانه نوشته و چنین

وانموده که ازما بوده است و جدا گردیده .

کوتاه سخن : اینان از شرمیکه ما میکنیم و پرده نکه میدا ریم باین گستاخیها میپردازند و اینست بخواهش بسیاری از یاران نامهای اینان‌را در یکی از شماره های آینده پرچم آشکار خواهیم گردانید .

امامزاده داود

دختری دارم نه ساله دیشب وقت خواب آ مد پهلویم نشست گفت اگر خسته نیستید امشب‌هم چند چیزی بپرسم . گفتم بفرمایید گفت این سرکار یك بره قشنگی داشت که دیده بودید آنرا امروز برد امامزاده داود ـ خانه شاهزاده‌هم میگفتند ما گوسفند، نذر داریم آنها هم رفتند امامزاده داود . این امامزاده‌داود کی‌است ؟ گفتم من نمیدانم ولی شنیده‌ام که اهالی آن آبادی سر آ ب دعوایی کرده اند ویك آقا داود نامی درضمن دعوا کشته شده و حالا آن آقـا داود شده امامزاده داود . گفت حالا اینهمه نذروگوسفندی که برایش می برندراستی راستی کاری هم میکند یا مردم کشکی می روند ؟. گفتم مردم نذری میکنند اگر اتفاقا بمقصود خود رسیدند که میگویند این نظرآقاست و الا میگـویند عقیده خود ما صاف نبوده . گفت اگر معجز کردن اینطوریست که منهم بلدم . گفتم شما که جای خود دارید اگر چند نفر دروغگو و دروغ برداز دور این مزبله را هم بگیرند فردا نظر کرده میشود . باز دخترم پرسید راستی آقا حقوق‌شما بیشتر است یاحقوق سرکار ... گفتم حقوق من. گفت پس چطور شما که یك طالبی‌میخرید میگویید بانهار بخورید که هم میوه باشد وهم قاتق ولی اینها در زیر درخت‌هم هندوانه و گرمك ریخته‌اند که هر کس هرچه دلش بخواهد‌پاره میکند. همین‌امروز یکسفره حضرت عباس انداخته بودند که مطا بق میوه یکماه ما در آن چیده بودند خواستم جواب بدهم ولی ازشما چه پنها ن دیدم بچه است و ممکن است عین جوابرا به بچه های او بگوید ودر همسا یگی باعث زحمت شود گفتم حالا بفرمایید بخوابید تافردا شب

کارمند درست کار

پرچم : گاهی می‌بینیم کسانی این راه ما و کوششهایی که می کنیم با این جمله بازمی‌نمایند : « پرچم بمقدسات مذهبی ماتوهین می کند » . یکی از مقدسات مذهبی ایشان همین امام زاده داود است که ما ازبردن نامش شرمنده می‌شویم و کسانی که‌رفته‌اند ودیده‌اندمیگویندبیك« مزبله » بیشترمانندگی دارد تابیك آبادی . خدا روی نادانی راسیاه گرداناد

هرروزی بیك رنك

دیروز کمونیست ، امروز دمکرات ، روز دیگر را خدامیداند

از عنوان گفتار تعجب نکنید که معنی آنرا درك خواهید کرد

بعقیده من هرمغزی که آمیغها بآن راه نیافته تهی نماند جای آنها وابی باکی وبی شرمی میگیرد . درهمین تبریز ما هستند اشخاصی که هر ماه بلکه هرروز برنك دیگری درمیآیند .

راستی نمی دانم می فهمند که مردم و توده کار های اینها را می بینند یا نه ؟!.

نمیدانم مردم را نفهم تصور می کنند یا خودشان را به نفهمی زده‌اند یا اصلا عیب کار خود را نمی‌فهمند ؟!..

بهر حال من می خواهم بآنها بگویم : آقایان مردم عیب‌کار شما را می فهمند و به شما بچشم حقارت نگاه می کنند .

در شهریور ۱۳۲۰ که همسایه هابنا بمقتضیات خاك مارا اشغال کردند . یك نفر از همیهنان ما برای نزدیکی بآنها و خرد شیرینی در یك روزنامه (روزنامه خارجی و بزبان خارجی) گفتاری نوشت که در آنجا ازیك بازی محلی (کوشگی بالابان) استفاده کرده وثابت کرده بود که اشغال یکقسمت از خاك ایران کاملا بجا بوده و حق به حقدار رسیده است وشادمانیها کرده بود

بعداً همین شخص در اجتماعات گفتار هایی میراند اگر میگذاشتند واظهار وجودی میکرد یك کمونیست دوآتشه ای می بود ، تا جاییکه یکی از اعضای مهم و برجسته اتحادیه کارگران شد واعلامیه‌ها وبیانیه ها صادر کرد .

در اثر پیشآمدی که نمی خواهم بنویسم ازآنجا رانده شد و بقول‌خودش کناره جویی نمود ، واخیراًبرای اینکه بیکار نه نشیند وموقع اقدامات هم رسیده (انتخابات) حزبی تشکیل داد مرکب از یك تابلو و یکی دونفر مثل خودش که بیانیه اش را هم باداره پرچم میفرستم که ثابت می کند او یك مرد دموکرات و طرفدار جدی دموکراسی است . خوشمزه تر اینجاست درمجلسی که خودش هم بود سئوال کردم‌پس چراشما پس مانده‌ایدوحزب‌شما دیر ترازدیگران تشکیل یافته . گفت : « چون ما می‌خواستیم تمام دادوفریاد ها ساکت شود و باطن اشخاص ظاهر شود بعداً ما این حزب را که از زمان جنبش مشروطیت وجود داشته ولی بطور مخفی ظاهر کنیم » زهی بی‌شرمی که منتظر بوده باطن

اشخاص ظاهر شود مثل باطن خودش .

سئوال کردم : چه اشخاصی رابه حزبتان قبول می کنید . فرمودند : برای عضو شدن درحزب ماهیچ چیز منظور نظر نیست فقط باید شخص با ایمان باشد. زهی بدبختی که معنی ایمان را هم نفهمیده است .

مرامنامه‌ای تحت ۳۰ تا ٤۰ ماده نوشته اند که یکی از آنها ترویج زبان مادری آذربایجان وروان گردانیدن تدریس آن در دبستانهای آذربایجان است. راستی‌چه مرام‌خوبی، تمام بدبختی هارا رفع خواهد کرد .

خوانندگان تصور نفرمایند که از نوشتن این گفتار غرض در کار بوده بلکه آنشخص حالا هم مرا نمی شناسد بلکه بقول آقای کسروی در این زمینه ها در بند رنجش یك نفر یا یك گروه نتوان بود ، چه گفتگو از آتیه بیست ملیون مردم است .

حالا ای خوانندگانیکه قضاوت و داوری خواهید کرد ازشما می‌پرسم این شخص لیاقت اشغال یکی از کرسیهای مجلس شورای ملی را دارد .

تاموقعیکه من از آزادگان باشم آلودگی توده را باین اندازه نمی دانستم ولی حالا می‌بینم که راستی را بیشتر از آنست که من تصور می کردم و این مریض چقدر محتاج معالجه طولانی است . این یك نمونه برای‌اشخاص است که میگویند آزادگان آنطوری که باید پیشرفت نمی کنند . میگویم : آقایان ما مثل این اشخاص را بلکه هزاران مثل این را در جلو داریم ولی مایوس نیستیم و بیاری خدا به آرزوی خودمان خواهیم رسید .

آژیری

پرچم : آقای‌آژیری‌نام کسی را برده بود که درتبریز ببدی‌شناخته‌شده است ، و این حال‌اوست که از کمونیستی ، بدموگراتی ، ازدموگراتی بدینداری می گردد و وبابیشرمی بسیار هرروز برنگی می‌افتد . ولی ما نام اورابرداشتیم. زیرا این بیشرمی و نادانی امروز درایران رواج بسیار پیدا کرده است ، و تنها آن یکتن نیست .

آری این توده بسیار آلوده تر ازآن می‌باشد که باندیشه کسی توانستی رسید.دردتنها آن نیست که کسانی بیشرمانه هر زمان خود را برنك دیگری می اندازند . این درد ازآن بدتراست که مردم این بیشرمیها را بدنمی‌شمارند و از آن بیشرمان بیزاری نمی جویند . ولی سخن‌همانست که گفته شده : باید بهمه اینها چاره کنیم .

از گفتارهای روزنامه پرچم

ارزش اسکناس با پشتوانه نیست

تا سی و چند سال پیش از این ، بازرگانان ایران از برگزیده ترین تیره های ایران شمرده میشدند . زیرا با پیشانی بازپول بدست می‌آوردند وبا پیشانی باز بکار می بردند به کمچیزان و درماندگان دستگیریها می نمودند . بکار های تاریخی نیکی از ساختن پل ودر آوردن چشمه و مانند اینها میپرداختند .

درجنبش مشروطه نیز اینان مردانگی بسیار نمودند، و راد مردانه پولهای فراوان در راه جنبش بیرون ریختند . مشروطه بیش از همه با پول بازرگانان پیش رفته .

لیکن جای افسوسست که امروز بازرگانان‌از نیکان شمرده نمیشوند ، و دراین سالهای آخر در نتیجه آزمندی وپول دوستی که از خود نموده‌اند‌درمیان توده سخت بدنام شده‌اند . راستی را بیشتر آنان جز دربند پول نیستند و در این باره پروا از کسی‌وچیزی نمیدارند . ازآنسوی‌دچار برخی لغزشهای بزرگی‌هستند که آن مایه دیگری بزیانکاری آنان گردیده . من در اینجا ازلغزش‌های آنان سخن می رانم :

این بازرگانان داراك (یامال) تنهاپول رامیشمارند واینست بارها دیده‌ایم چون گفتگوازکالا فرستادن باروپا پیش‌می‌آید ومامی‌گوییم : نباید هرکالایی‌را به بیرون فرستاد ، آنها پاسخ داده می گویند : می فرستیم پول می آید و کشور ثروتمند می شود که پیداست داراك یا ثروت جز پول‌را نمی شناسند ، واین یك لغزش بزرگی از ایشانست .

ازآنسوی اینان دراسکناس دلبستگی بسیاری به پشتوانه آن نشان میدهند وارزش اسکناس رابسته بکمی یافزونی پشتوانه‌آن‌که زر وسیم وجواهرات‌است می‌شناسند ، و اینست هرزمان که اسکناس تازه چاپ میشود اینان بیدرنك‌نرخهای کالا ها را بالا میبرند که اینهم لغزش دوم ایشان است .

ما چنانکه بارهاگفته ایم پول جز وسیله داد وستد نیست و هیچ ارزشی خود آن ندارد . اینست هیچگاه نبایست آنرا داراك شمرد . داراك در درجه نخست این آب و خاکست که خدا بما سپرده : سپس نیز کالاهاست که میتوان داراك شمرد .

این آب و خاک وهوا و تابش آفتاب که خدا بما سپرده ما همه دربایست های خود را ازآن در می‌آوریم . اگر امروز همه پولهاییکه در ایران است از اسکناس وزر و سیم و همچنین جواهراتی که داریم بیکبار نابود گردد چیزی از ما کم نخواهد شد و بگرسنگی نخواهیم افتاد . همینکه هستیم بازخواهیم بود. ولی اگراین زمین وآب وهوا را ازدست دهیم ازگرسنگی خواهیم مرد.

بارها گفته ایم : اگر از مردم بپرسیم که دیه دارا تراست یا شهر ؟. خواهند گفت: شهر ، زیرا درانجا پول فراوان هست ، زر وسیم بسیارهست ، جواهرات و کالاهای بازرگانی هست . لیکن اگر راستی را بخواهیم ده داراتر میباشد . باین دلیل که اگر ما میانه دیه و شهر را ببریم بدیهیان گزندی نخواهد رسید ، ولی شهریان ازگرسنگی خواهند مرد .

در دیده ما (پاکدینان) زر وسیم جز بهای فلزی خود را ندارند . یکمن زر بیش ازآن ارزش ندارد که یک سینی بزرگی یاتشتی ازآن بسازند . یکمن برلیان یازمرد جز سنگ تشنگی نیست وبیش ازآن ارزش ندارد که زنی بگردن آویزد یابسینه بزند .

ولی از آنسوی آب وخاک در دیده ما ارجمنداست که سرچشمه زندگانی توده میباشد . اینست بارها میگوییم : باید ارج این نعمت خدا دادی را دانست که هم به نگهداریش کوشید ودست بیگانگان را ازآن دور داشت وهم بیش از این بآن پرداخت وبیش ازاین بهره برداشت .

بارها گفته ایم ایرانیان از داراترین توده های جهانند . زیرا یکچنین آب و خاکی دارند که چنانکه حساب کرده ایم برای زندگانی دویست وپنجاه ملیون بلکه بیشتر کفایت دارد ، واین یکی از خواستهای ماست که مردم را بارجشناسی از این سرزمین و بهره مندی ازآن واداریم و بیاری خدا در اینراه کوشش دریغ نخواهیم گفت .

در اینجا گفتگو ازآنست که خوانندگان معنی درست داراک را بفهمند واین بدانند که پول داراک نیست و نباید آنرا داراک شمرد . همین نشناختن معنی درست داراک نه تنها نادانی است و شایسته کسی نمیباشد خود زیانهای بزرگی را دربر میدارد . در نتیجه همین ندانستن است که ایرانیان آن دلبستگی که بجواهرات و طلا های بانک می‌نمایند ده یکشرا درباره آب و خاک نشان نمیدهند ! در نتیجه همان ندانستن است که سرزمینی باین بزرگی و بار دهی می‌دارند و باندازه نیازمندی بیست ملیون بهره ازآن برنمیدارند .

اما اسکناس ارزش آن باطلای بانک نیست با کالاهای کشوراست . یک اسکناس صد ریالی که در دست شماست و خود یکبرک کاغذ بیش نیست ارزشش از اینروست که اگر بدکان برنجفروشی ببرید میتوانید آنرا داده چند من برنج گیرید ، اگر بمغازه چیت فروشی بروید میتوانید چند ذرع چیت خرید ، اگر یک نقاشی یا بنایی را در خانه خود بکار وادارید و بمزدش این را دهید از شما می‌پذیرد ، ارزش آن یکبرک ازاینجاست . ولی بازرگانان ارزش آنرا از روی طلایی میدانند که در بانک بنام پشتوانه اندوخته گردیده ، و این است میگویند چون آن پشتوانه دربرابر هزار ملیون ریال اسکناس (مثلا) بوده ، تاکنون اسکناس دو هزار و هفتصد ملیون ریال گردیده در حالیکه پشتوانه همانست که بوده از اینرو از ارزش آن کاسته و باید نرخ کالاها را بالا برد .

این پندار بازرگانان و دیگران مبتنی برآنست که میاندیشند که اگر روزی ما نخواهیم اسکناس را بپذیریم وآنچه داریم ببریم ببانک دهیم بانک در برابر آن طلا یا نقره بما خواهد داد . در حالیکه چنین اندیشه بی خود و بیجاییست . زیرا :

نخست چنان کاری هیچگاه رخ نخواهد داد . هیچگاه نخواهد شد که مردم اسکناسها را ببانک باز گردانند و بانک در برابرش زر و سیم دهد . آن زر و سیم که در بانک اندوخته گردیده هیچگاه درمیان مردم تقسیم نخواهد شد . تاکنون درهیچ کشوری چنین کاری رخ نداده است و نخواهد داد .

دوم بر فرض آنکه یکروزی چنین کاری رخ داد و بانک زر وسیم را بدست مردم داد ، تازه آن زر وسیم ازخود ارزش چندانی ندارد و جای پول را نخواهیم گرفت . بویژه بهنگام کمی کالا ها و خشکی سال . دوباره میگوییم ازدیده حقیقت زر وسیم ارزش فلزی خود را دارند . مثلا فرض کنید کسی صد هزارریال اسکناس دارد . برد ببانک وسه کیلو بیشترک یا کمترک طلا گرفت . از آن طلا بیش از آن سود نتواند برد که بدهد یک طشتی بسازد ، یا آفتابه‌ای درست گرداند ، یاگردن بندها و بازوبندها برای زن ودختر خود بسازاند . بیش از این نتیجه ندارد .

اینست اندیشه آنکه ارزش اسکناس باطلاهای بانک میباشد راست نیست ، و اینکاری که دولتها میکنند جز فریب نمی‌باشد . دوباره میگوییم : ارزش اسکناس باکالاهای کشور است .

نتیجه این سخن آنست که رفتار بازرگانان و بازاریان که همانکه اسکناس

تازه چاپ میشود گمان میکنند ازارزش اسکناسها کاسته و نرخهارا بالامیبرند بنیادش جز پندار و فریب نیست . در واقع همین رفتار خود بازرگانانست که اسکناس را از ارزش می‌اندازد .

برای روشنی سخن مثلی بزنم : همگی‌میدانیم دوهفته پیش برنج خرواری دو هزار ریال و روغن منی صد وسی ریال و دیگر چیزها بهمین تناسب بود. در واقع ارزش اسکناس دراین پایه بود : ۱ خروار برنج = ۲۰۰۰ ریال . سپس گفتگوی چاپ پنجاه ملیون ریال اسکناس بمیان آمد . حال اگر بازاریان پروا نمی نمودند اسکناس بهمان حال باز میماند وبکسی زیانی نمیرسید . ولی‌بازاریان از روی همان پندار بیجای خود بیکباره همه چیز را بالا بردند ودر نتیجه این بالا بردن بود که اسکناس پایین افتاد و اکنون پایه اش اینست یکخروار برنج = ۳۵۰۰ ریال.

آیا باعث این پایین افتادن که شده ؟.. نه خود همان بازرگانان ؟.. از اینسوی چسودی از اینکار خود برده اند ؟.. باید گفت : هیچی . زیرا آنروزیکه برنج خرواری دوهزار ریال بود دیگر کالاها بهمان‌تناسب فروخته میشد واکنون که برنخ خرواری ۳۵۰۰ ریال گردیده آنها نیز بهمین تناسب بالا رفته اند .

شاید کسانی خواهند پنداشت که من چون « دانش اقتصاد » نخوانده ام سخنان پرتی‌مینویسم . اینست میگویم : چنان نیست. راستست من « دانش‌اقتصاد» نخوانده‌ام واز اصطلاحات وقواعد آن آگاه نمیباشم .

ولی ناسنجیده هم نمینویسم . اگر این گفته ها با قواعد اقتصاد سازگار نمی‌آید ما بالا دست آن قواعد راگرفته ایم و برای آنکه سخن نیك‌روشن گردد باز مثلی یاد میکنم :

چنان انگارید هزارخاندان ازمردم جدا شده وبیک بیابانی‌رفته‌میخواهند شهری بنیاد گزارند و جداگانه زندگانی کنند ، وپول و اسکناس هیچ نبرده‌اند ولی هرخاندانی‌کالا برای زیست چند ماهه‌همراه می‌دارد ، و چون فرا رسیده اند کارهارا درمیان خود تقسیم میکنند : گروهی برای کشاورزی و باغبانی ، و گروهی برای پارچه بافی و فرشبافی ، وگروهی برای‌دام‌پروری ، وگروهی‌برای خانه سازی و خیابان کشی و همچنین دیگرکارها . پس از چندی شهر ساخته‌شده و پیداست که باید پیشه وران و کوشندگان پدید آورده‌های خودرا مبادله کنند و نیاز بیک « افزار مبادله » می‌افتد ، وچون زر وسیم و کاغذ همراه ندارند یا دارند نمیخواهند آنهارا افزار مبادله گردانند تکه چوبهایی‌را بیك شکل‌خاصی

تراشیده وسیله مبادله میگردانند و چنین قرار می نهند که هر تکه چوبی با ده کیلو گندم برابر شود و بهمان وسیله داد وستد میکنند . باین معنی کشاورزی میآورد گندمهای خود را میفروشد وچند تکه چوبی میگیرد و میرود یکی را میدهد یکجفت کفش میخرد ، دیگری را میدهد چند ذرع‌چیت میگیرد، و همچنین پزشك بالا سر بیمار میرود ودر بیرون آمدن یك تکه‌چوبی دردستش میدهند واو می‌پذیرد زیرا میداند که باآن یك‌تکه چوب ده کیلو گندم یایکجفت کفش یاچند ذرع چیت تواند خرید ، اگر بنایی آوردآنرا بجای مزد تواندداد بدینسان کار خودرا راه میاندازند بی‌آنکه نیاز بداشتن پشتوانه پیدا کنند .

آیا چنین زندگانی نتواند بود ؟!. آیا ارزش آن تکه چوب که بجای اسکناس بکار میرود ازچیست؟.. نه چنان است که دربرابرش کالا داده میشود؟!..

گفتیم ارزش اسکناس از کالا هاست . اگر راستیرا بخواهیم باید گفت ارزش‌آن‌ازقرار دادیست که مردم باهم‌دارند واسکناس را وسیله مبادله‌شناخته‌اند وچنانکه گفتیم اگر یك تکه چوبی‌را وسیله مبادله شناسند آن نیزدارای ارزش خواهد بود . اینست ما چندان ارتباطی در میانه فزونی اسکناس وبالارفتن‌نرخها نمیدانیم وآن اندیشه بازرگانان که ارزش اسکناس را ازپشتوانه طلامی‌شناسند و بآن ملاحظه همینکه گفتگو از چاپ اسکناس جدید بمیان میآید نرخهـا را بالا می برند جز ازروی ناآگاهی نمی باشد .

راستی هم آنست که بسیاری ازآنان درپی بهانه میباشند و اینست نه‌تنها از چاپ اسکناسهای نوین ببالا بردن نرخها مبادرت میورزند ازهر پیشامدپرت دیگری [illegible] استفاده را مینمایند . اگر شبی یکی ازرادیو ها دروغی‌پراکنده کند که میانه آلمان و ترکیه بهم خورده فردا می‌بینی همان را بهانه ساخته‌نرخ هارا بالا بردند . بی‌آنکه دانسته شود چه نسبتی در میان تیرگی روابط‌آلمان و ترکیه باگرانی برنج و روغن ایران میباشد .

دانستنی‌تر آنکه اینها آن کار را بعلت آزمندی میکنند و مقصودشان آنست بداراك خود بیفزایند .

در حالیکه از این‌راه چندان نتیجه بدست نخواهد آمد زیرا باحال کنونی بازار همینکه یك بازرگانی نرخ یك‌کالایی را بالا برد دیگران نیز همان رفتار می کنند ، واین درواقع پایین افتادن ارزش پولست نه بالا رفتن نرخ‌کالا ، اینست مقصودی از اینراه بدست نخواهد آمد .

کسانی میگویند : هنگامی که دولت اسکناسهای نوین چاپ میکنند و

آنرا میان مردم پراکنده میگرداند ، از اینراه نیروی خرید مردم‌را بیشتر میکند و این خود باعث گرانی کالا میشود . زیرا هرچیزی که خریدار بیشتر دارد گرانتر خواهد گردید .

میگوییم : این چندان بی‌مبنی نیست . ولی فهمیدهٔ بازرگانان ماجز اینست آنان باین توجهی ندارند وچنانکه می‌بینیم همینکه نامی از چاپ اسکناس نو بمیان می‌آید بی‌آنکه بگزارند پیشنهاد در مجلس تصویب شود و اسکناس چاپ گردد و بدست مردم برسد و نیروی خرید بیشتر گردد مبادرت ببالا بردن بهای کالا ها میکنند . پایه کار آنان نه این ، بلکه موضوع پشتوانه طلا و نسبت آن به میزان اسکناس میباشد .

از آنسوی در اینموضوع هم باید گفتگو کرد . زیرا دولت که اسکناس چاپ میکند یکباره بدست مردم نمیدهد که نیروی خریدشان بیکباره فزون گردد . دولت اگر این پولرا بکارکنان اداره ها میدهد آنان در ماههای پیش نیز همین اندازه حقوق گرفته و نیروی خرید داشته اند ، واگر بدیگران میدهد باید دید کیستند وچگونه این پول بدست ایشان میرسد ودر کجا بکار می‌برند تا بآسانی توان گفت که چون اسکناس چاپ میشود نیروی خرید مردم بیشتر می‌گردد . گذشته از اینها دولت در چندی پیش یک توضیحی داد که درخور پذیرفتن بود . گفت یکی ازجاییکه دولت بپول نیازمند است موضوع خرید بعضی کالاها از اروپا و امریکاست و چون اکنون وسایل بار بری کم شده و یک سفارش چند برابر سالهای پیش زمان لازم دارد تا بایران برسد ، از اینرو مقدار مهمی از پول دولت در ضمن یکمدت معتنابهی در اروپا و امریکا میماند و از اینرو ما نیاز بفزونی اسکناس پیدا کرده‌ایم که جای آنها را برگردانیم . این نکته هارا نیز باید در دیده گرفت .

ما برآنیم که در هرزمینه‌ای باید حقایق‌را گرفت و پایه کارهای زندگی را بروی آن گزاشت . درباره اسکناس و ارزش آن و همچنین در زمینه سیم و زر وجواهر نیز باید این حقایق در اندیشه‌ها جای گیر گردد و پایه کارها باشد . دراین باره باز گفتارهایی خواهیم نوشت .

گمراهان زور آزمایی میکنند

چون من دراین محل باندازه‌دانش‌خود باگمراهان نبرد می‌نمایم و آمیغها را بمردم میگوییم ونامه ارجدار پرچم را بدست اشخاص داده‌و میگوییم بخوانید اگرراست میگوید و آن پیشرفتها که شما درجستجوی آن هستید ازهمراهی با ما پیدا خواهید نمود با ما همدست شوید و اگر ایرادی دارید بگوئید و یا بنویسید تا جواب داده شود عده‌ای از راه‌کینه ورزی بیرون آمده وزورآزمایی مینمایند ...

چندی پیش یکی ازگمراهان که رئیس یک اداره میباشد ویک قسمت‌منافع دولت بدست او سپرده شده مراخواسته وچنین می‌گوید این‌حرفها چیست و چرا از این حرکات باز نمی ایستید ؟.. تو آمده‌ای در اینجا کینه‌ات را برنمایی و یا دشمن‌برای خود درست نمائی؟.. چون جوابی که سزایش بود شنید خودآن شخص سخت دشمن گردیده وازهر گونه‌آزار فروگذاری نمی‌نماید . چندی پیش‌نامه باین مضمون باداره مرکزی فرستاده

چنانچه آقای ... در این منطقه بماند چون منطقه عشایری وهمه مسلح میباشند وتبلیغات او برعلیه دین است مردم اورا کافرمیدانند ومنطقه دچار آشوب خواهد شد .

میگوییم ای مردک پست نهاد تو که این قدر بمنافع دولت ضرر میرسانی ومردم را تشویق بخیانت مینمائی واز اینراه مردم کهنه پرست را باخود دوست میکنی ومیخواهی نماینده مجلس بشوی وخیانت خود را باین کشور آشکار نمائی کافر نیستی واینجانب که راه راست خدائی را می‌پیمایم ودلبستگی باین کشور اظهار مینمایم کافرهستم .

بخواست پروردگار توانا و همراهی مردان پاکدین امید وارم روزی برسد که گردن این قبیل دزدان را خورد نمائیم ونگذاریم این کشور باستانی بیش از این دستخوش تمایلات این کور درونان باشد .

بوستان - بوستانی

پرچم : مانندهٔ‌این گله‌مندی ازچند جای‌دیگر نیز رسیده است . برخی از فرمانداران یا بخشداران یا فرماندهان یا از دیگران که کوششهای یاران ما را خوش نمیدارند و یا نادانیهای آکنده در مغز هاشان سازگار نمی‌یابند ، وآن دلیری یاتوانایی که‌آشکاره بجلوگیری پردازند نمیدارند ازاین راهها پیش

می‌آیند ، که بدانسان که باآقای بوستانی رفتارشده یکی از یاران مارا بنزد خود خوانده ازآن پندهای بیشرمانه می‌دهند ، و یا ازراه بیم دادن پیش آمده چنین میگویند : « این حرفها اینجا مقتضی نیست ، یا امروز مقتضی نیست » . یکی میگوید : «اینجا محل عشایراست مقتضی نیست » . دیگری میگوید : « اینجا چون بیگانگان هستند مقتضی نیست»

درتبریز یك افسری آقای مسعودرا بنزدخود خوانده بازبان پند (یابهتر گویم : بازبان نیرنك) چنین گفته : « امروزها دولت خیلی سخت می‌گیرد شما قدری خودرا نگهدارید » . بیخرد شکم پرست پنداشته مگرمسعود خواست‌اورا نخواهد دانست ، یابیك بیم دادن خشك وتهی ازجاخواهد دررفت .

درآبادان یکی‌آقای آدرمرا خوانده وچنین‌گفته : «اینجاچون انگلیسها هستند این حرفهای شما مقتضی نیست » . آدرم پاسخ بسیار بسزایی داده‌وچنین گفته : «پس‌چراآنکه درمیان خیابان منبرمی گزارند وبالای آن رفته نعره ها می کشند ودرجلو چشم بیگانگان صدوحشیگری نموده آبروی کشوررا می‌ریزند مقتضی است . ولی اینکه ما درخانه خود نشینیم و سخن ازحقایق زندگانی بمیان آوریم وجوانان را به نیکی و پاکی بخوانیم مقتضی نمی‌باشد ؟!.. »

بهرحال در این زمینه سخن فراوانست و من فرصت نوشتن نمیدارم ، و اینست ازخوانندگان خواستارم که خودشان نیك بیندیشند که کاراین توده‌بدبخت بکجا رسیده است ؟.. زمانی باخود بیندیشند تا بدانند که در یك توده‌ای چون راهی درپیش نبود چه پستی‌ها وچه رسوائیها پدیدآید !

ازاینسو من بیاران – ازدور ونزدیك – پیام فرستاده میگویم : ماکه در هرگامی بانادانی دیگری ازاین مردم روبرو می‌شویم این‌هم یکی ازآنهاست، که باید بی‌پروایی کنیم وبآن نیز چیره درآییم .

همچنین باین گونه نمایندگان دولت که‌درشهرستانها بیکی‌ازیاران ماپیچیدگی می کنند ویا باندیشه جلوگیری می‌افتند ویا نیرنك بازانه پندها می‌سرایند پیام فرستاده می‌گویم : جای خود شناسید وبیهوده بچنین کاری برنخیزید یك کاریکه در تهران درپای تخت کشورآغاز گردیده استوآشکاره روزنامه ومهنامه‌نوشته می‌شود وپیاپی کتابها بچاپ می‌رسد دیگر بشماها که در شهرستانها هستید نرسد که‌اندیشه جلوگیری کنید . بهرحال اگرپس ازاین ، ازیکی ازکارکنان دولت چنین رفتاری سرزند بدکردارش را بانام و نشان در مهنامه نوشته رسوایش خواهیم گردانید .

زندگانی من (۴)

۶- میبایست از درس دست بکشم

پس از مرگ پدرم میبایست از درس دست بکشم . زیرا تا آنجا که در درس رسیده بودم دیگر درهکماوار آموزگاری نمیداشتم و می بایست هرروز بشهر روم وبازگردم ، واین باسال من که تازه بسیزده رسیده بودم نساختی. از این گذشته مرگ پدرم مرا افسرده گردانیده ، و چون دانسته بودم که چیزی جز همان خانه که می‌نشستیم برای ما باز نخواهد ماند ، با خود میگفتم : مرا امروزآن باید که پی‌کاری روم وبسیج زندگی برای مادر و برادران‌وخواهرانم کنم . از اینهم‌گذشته کارخانه قالیبافی که میداشتیم و راهبرش یکی از خویشان پدرم می‌بود ، دراین هنگام او نیز پی خوشگذرانی‌را گرفته بکارخانه نمیپرداخت، واین بود من داو طلب شدم که خودم کارخانه را راه برم . زیرا درآن چند سال که بمکتب میرفتم ، پس از بازگشت بخانه پی‌بازی یابجای دیگری نرفته‌در کارخانه بیاد گرفتن کارهای آنجا پرداختمی ، و از اینرو از چگونگی بافتن و از نقشه گفتن ورنك آمیختن و اینگونه چیزها نیك آگاه می‌بودم . درکارخانه هم شاگردان بزرگی که بمن راهنمایی کنند می‌بودند .

این بود باحاجی میر محسن‌آقا گفتگو کردم و چنین نهادیم که چندی‌بآن کار پردازم تا قالیهای بزرك نیم بافته که میداشتیم بپایان پذیرد ، که پس از آن کارخانه را برچینیم و بهمین دستور رفتار کردیم .

هشت یانه ماه در این کار بسر میبردم تاکارخانه را برچیدیم ، و چون پافشاری مینمودم که بکاری پردازم این‌بار حاجی میر محسن آقا مرا بکارخانه خودشان برد . راهبرآنجا برادرش می‌بود . ولی بیشترکارهارا من‌بدست گرفتم . پس ازیکسال هم‌اوبسفررفت‌ومن به تنهایی آنجارا راه میبردم ، وچون‌آموخته‌تر شده بودم حاجی میر محسن آقا خوشنودی می‌نمود . من‌نیز خود خرسند می‌بودم. زیرا کار و کوشش را دوست میداشتم .

سه سال کمتر بدینسان گذشت ، و دراین میان بود که در سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲) وبایی در ایران پیدا شده بهمه شهرها رسید . در تبریز نیز کشتار بسیار کرد .

من پیش ازآن وبا را شنیده بودم ولی ندیده بودم ، وچون‌گفته میشدوبا میآید و مردم ترس بسیار مینمودند ، من اندوه آنرا داشتم کـه مرده فراوان

خواهد بود ، ومن باید باین ختم وآن ختم بروم . پس ازمرك پدرم یك کار سختی که بگردنم افتاده بود رفتن به بزمهای شادی یاسوگواری می‌بود که بمن بسیار دشوار میافتاد ، و این بود دراین هنگام اندوه آنرا میداشتم ، و چون این اندوه خود را بمادرم گفتم ، با لبخندی گفت : « غم نخور دروبا برای کسی ختم نگزارند »

باری وبا آمد و رفت ، و مردم بشیوه آنزمان از کوچه قرآن آویزان کردند که هرکس از زیرآن بگذرد در زینهار باشد، ودردربندها وسر کوچه‌ها فرش گسترده روضه خوانیها برپاگردانیدند ، و بدینسان‌می گذشت تاوباکاری را که بایستی کند کرد و کم کم ازمیان رفت .

این آخرین وبای بزرگی بود که درایران رخ داده . پیش‌ازآن وبای‌سال ۱۲۷۱ (۱۳۱۰) بوده که بسیارسخت‌تر می‌بوده . یکی از سودهای دانشهای اروپایی همینست که جلو وباهای بزرگرا گرفته است .

۶ - بار دیگر بدرس پرداختم

درآن سه سال‌و کمتر که من بکار پرداختم همیشه گفتگو ازدرس نخواندن من درمیان می‌بود . دوستان پدرم وبرخی از خویشاوندان وبسیاری از مردم همیشه درس نخواندن مرا ایراد می گرفتند . روزی حاجی میر محسن آقا مرا پیش خود خواند وچنین گفت : « مردم درکوچه ومیدان جلومرامی گیرند که چرا پسرآقا را نمیفرستیددرس بخواند ، شماباید بروید درس بخوانید ... » . گفتم: پس ازدرس خواندن باید بملایی پردازم ، ومن گذشته از «وصیت » پدرم،خودم از ملایی بیزارم . آنگاه دراین کوی بملایان سخت میگذرد . ملا محمد فاضل ملای این کویست وازگرسنگی همیشه درناله وگله است . گفت : « ملایی شما جز ازداستان ملا محمد فاضل یادیگران خواهد بود . ما خود خاندان بزرگی هستیم واز نخست مردم چشمشان باین خاندان باز شده است ... »

باین گفته‌ها مرا ناچارگردانید که باردیگر بدرس پردازم . درآنزمان مدرسه‌های بزرگی درشهرهای ایران ساخته شده بود که کسانیکه خواستندی درس ملایی خوانند بآنجاها رفتندی . ولی من چون سالم کم می‌بود حاجی میرمحسن‌آقا نگزاشت بآن مدرسه ها روم وباز مرا بمکتب برد . در مدرسه طالبیه ملاحسن نامی مکتب می‌داشت که چون‌خود او با سواد ودرس خوانده‌می بود شاگردان بزرگی درآنجا عربی خواندندی ومن چون بآنجا رفتم یکدسته تا « النموذج » پیش رفته بودند .

من بار دیگر ازصرف میرآغاز کردم ویکداستان شیرین این بود که در همان روزها ملاحسن بمکه رفت ومارا بدیگری سپرد وتا چهار ماه دیگر که اوبازگشت من صرف میر و تصریف و عوامل را خوانده و به « النموذج » رسیده بودم که بادیگران همدرس شدم . حاجی ملاحسن درشگفت شده‌چندبار پرسید : « چه زود به النموذج رسیدید ؟!... » شیوه او دردرس دادن این می بود که کتاب یکی از شاگردان راگرفتی ودر میان درس گفتن « اعراب » (زیر وزبر وپیش) بروی کلمه ها گزاشتی ، واین راکردی تاشاگردان کلمه هارا بغلط نخوانند .

من یکروز بکتاب خود « اعراب » گزاردم ، و چون بهنگام درس دادن اوخواست کتابی را بگیرد من کتاب خودرا پیش داشتم . پرسید : «این اعراب هارا که گزارده است ؟!.. » گفتم : من خودم گزارده‌ام . گفت : پس ، شما اینجاهارا خوانده بودید ؟!.. گفتم : نخوانده بودم : گفت پس چگونه می‌توانید (اعراب) گزارید ؟... گفتم : من (عوامل) را که خوانده‌ام از روی آن میدانم که هر کلمه‌ای را چگونه باید خواند . گفت : «چطور ؟! پس شما هرچه میخوانید می‌فهمید ؟!.. » من دیگرپاسخی ندادم . ولی‌میدیدم از آنروز رفتارش بامن بد شد . روزی هم بدخطی‌را بهانه گرفته چوبی بدستم زد . من در مکتب ملا بخشعلی درس خوانده ولی به خط نپرداخته بودم . مشق که با خامه های ستبر بایستی نوشت من نمی توانستم بآن بهانه چوبی بمن زد که بسیار افسرده گردیدم ، ودیری نگذشت که برخی‌بدرفتاریهای دیگری رخ داد ، ومن از مکتب پاکشیدم ، که چند گاهی درمدرسه صادقیه درحجره یکی ازطلبه ها بدرس می‌پرداختم ولی درآنجانیز بدرفتاریهامی‌دیدم

این را باید بنویسم که طلبه‌ها هریکی ده سال وبیست سال ، بلکه بیشتر درمدرسه ماندندی ومثلا تا (النموذج) که من در چهار یاپنجماه رسیده بودم آنان دردوسال رسیدندی ، واین بود که درس خواندن من باآنان‌ندی به بسیاری از ایشان گران می‌افتاد وبارها ریشخندمی کردند، چندان که ماندن نتوانستم، و این‌بود بمدرسه طالبیه‌رفتم .

طالبیه بزرگترین مدرسه تبریز شمرده میشد ولی درخود مدرسه طلبه‌هایی که از روستاها یا ازشهرهای دیگرآمده بودند جامی گرفتند . یکدسته نیز طلبه‌های ایروانی می‌بودند که چون ازبستگان روس شمرده میشدند اختیار مدرسه را دردست میداشتند . کسانیکه از خودشهر

بمدرسه رفتندی با این طلبه‌ها درنیامیخته درمسجدهای بزرگی‌که درخود مدرسه ودرآن نزدیکهاست ، هریکی پشت ستونی‌یاگوشه‌ای راگرفته درس خواندندی یاگفتندی .

روزهای نخست که‌من رفته بودم‌ازاینکه درهرگوشه‌ای یك «حوزه‌درس» برپاست لذت می‌بردم وبه بیشتر آنها نزدیك شده‌گوش میدادم ، ودرهمانجابود که نخست بار شادروان‌خیابانی را دیدم وشناختم . او نیز درمسجد « خاله اغلی » حوزه‌درس می‌داشت واز«هیئت بطلمیوسی» واز کتاب«تشریح‌الافلاك» درس می‌گفت . یاددارم روز نخست که‌دیدم از «جوزهر» سخن میراند وآنرا روشن می‌گرداند .

آموزاکهای استوار جای گزین گمراهیها گردید

تا بیست واند روز پیش بانوشته های پیمان و پرچم آشنایی نداشتم . برای نخستین بار کتابچه « حافظ چه میگوید؟ » را آقای امامی بدستم دادند . هنوز برگی ناخوانده تکان خوردم وباخود گفتم «چگونه‌بلسان الغیب ، بحافظ شیرین‌سخن بدتوان گفت ؟! چسان کسی بآن مرد خدا ، راستگو ، (یاراستش گویم صوفی - خراباتی - یاوه باف - خدا نشناس) پرخاش‌تواند کرد ؟! چسان نام ور جاوندش را بزشتی تواند برد ؟!!

راستی را باین پندار بی‌پا استوار می‌بودم . شعرهایش را خوانده از یك گفته اش ده‌ها می‌ساختم (که همه را سوزانیدم واز میان برداشتم) وبه‌هرکه میخواندم ستایش‌ها می‌شنیدم . آن چیستان نامه را که خواندم گویی پرده‌یی‌ازبرابر چشمم بر کرفته شد وخرد خفته ام بیدار گردید . چیزیکه بود در میان دوسهش آخشیج هم دودل مانده بودم ، تا آقای امامی ازآن دودلی نیز بیرونم آورد . زیرا شماره های پیمان را فرستاد که گرفتم وپیمان دادم که‌نیك بخوانم ، وخواندم و باراستیها و گفتارهای گرانمایه آن روبرو شدم که هرچه درسر ساخته داشتم بیکباره فرو ریخت . آری خانه پی سست از تکانی درهم ریزد .

از اینکه در اندك زمانی آموزاکهای استوار پیمانی جای گزین آنهمه گمراهیها گردید چنان از بخت خودخرسندم که زبان زندیدنش نتواند .

امیدوارم که در این راه بزرك بکوشم وبنوبت خود آیین راستی را دردل یاران پاکدل برجا گزارم .

(ازیکنامه آقای شهابی ازرشت)

گزارش جهان در نیمه اول مرداد ماه ۱۳۲۲

۱ - کناره جویی‌موسیلنی یاشگفترین پیشآمد جنك کنونی !

شب یکشنبه دوم مرداد (۲۵ژوئن) ناگهان از طرف پادشاه ایتالیا اعلامیه انتشار یافت که اعلیحضرت ویکتور امانوئل استعفای « بنیتو موسیلینی » رئیس دولت ونخست وزیر ووزیر خارجه‌را پذیرفته‌وبجای وی‌مارشال « بی‌ترو بادلیو » را بریاست دولت ونخست وزیری برگزیده است !

گرچه اوضاع ایتالیا از چندی باین طرف بوخامت گراییده و بمناسبت پیاده شدن نیروی متفقین درسیسیل و شکستهای پی‌درپی که امسال بسپاهیان این دولت وارد آمد براختلال داخلی‌آن افزوده وهرآن احتمال وقوع حوادث شگفتی میرفت ولیکن کناره جویی موسیلنی و رفتن مشار الیه از سرسازمانیکه ۲۲ سال تمام برای ایجاد وتشکیل آن جانفشانیها کرده و خون دلها خورده بود باین زودی‌انتظار نمیرفت زیرا همین‌شخص در بحبوحه اقتدارخود مکرر گفته بود « اگرپیشرفت کردم از من پیروی کنید واگر شکست خوردم مرابکشید!» معلوم میشود درعالم سیاست همه چیز مباح بوده وحتی الفاظ نیز معنای خود را ازدست میدهند !

درهرحال کناره جویی موسیلنی نشانه واضح ودلیل روشنی‌است که‌ایتالیایی‌ها تاب مقاومت ضربه های متفقین را نداشته ومردم این کشور ازطول مدت این جنك بستوه آمده‌اند . چنانکه بارها گفته‌ایم ارزش هر کس وهرملتی در روزهای سخت ودر موقع روبرو شدن باشدايد معلوم میشود در همین پیکارهای جزیره‌سیسیل که‌بخش کوچکی ازمیدانهای جنك‌امروزه‌است می‌بینیم نیروی‌مختصری که ازسربازان آلمانی دربندر کاتانیا مستقر شده‌اند وازحیث شماره طرف‌مقایسه بانیروهای ایتالیا درجزیره نیستنداز‌همان‌روزیکه جنك‌دراین‌جزیره‌آغازشده مقاومت کرده وجب بوجب از منطقه خود دفاع میکنند و حال آنکه در نقاط دیگر این جزیره سربازان ایتالیا تن بجنگ وپیکار نداده وگروه‌گروه خود راتسلیم دشمن مینمایند این خود دلیل بارزی است که روحیه ایتالیایی متزلزل گردیده ودیگر هیچ نیرویی قادر بترمیم آن نخواهد بود .

گرچه مارشال بادولیو پس ازآنکه زمام دولت ایتالیا را بدست گرفت اعلامیه بالا بلندی صادر کرده وملت ایتالیا را بجنك و پیکار تشویق نموده است ولی آنچه مسلم بوده وکارشناسان‌امور جنگی نیز اظهار میدارند این تظاهرات

رئیس دولت ایتالیا صرفا برای تخفیف دادن بمواد شرایط متار که بوده وبدین وسیله میخواهد ازسنگینی شرایط متفقین کاسته وحتی المقدور وسایل یك صلح شرافتمندانه را فراهم سازد . چنانکه ژنرال آیزن هاور فرمانده کل نیرو های متفقین درحوزه مدیترانه نیز درعصر روز پنجشنبه ٦ مرداد بوسیله رادیوی الجزیره بدولت ایتالیا پیامی فرستاده وگفته است « مامتفقین ملت وشاه ایتالیا راکه شخص موسیلنی ورژیم مستبدانه اورا ازبین برده اند تحسین مینمایم مانعی که تا کنون ما را از ایتالیایی ها جدا میساخت حالیه از بین رفته وفقط مانع دیگری که هنوز باقیست بودن سربازان آلمانی درخاك ایتالیا است مایقین داریم که ملت ایتالیا خواهان صلح است وماهم از صمیم قلب میخواهیم با شرایط آبرومندی با ایتالیا پیمان آشتی ببندیم . متفقین میخواهند شما را از اسارت رهایی بخشیده وسربازان آلمانی را ازخاك ایتالیا بیرون کنند آنوقت است که آتش جنك از کشور ایتالیا دور خواهد شد چنانکه مشاهده میکنید رفتارما درجزیره سیسیل سخت نیست درهرحال باید متوجه باشید انتقال اسرای انگلیس ازایتالیا بآلمان حکم ادامه جنگ را خواهد داشت ومانیز سربازان ایتالیایی راکه درافریقا وسیسیل اسیر کرده ایم رها خواهیم ساخت تا به میهن خود باز گردند درپایان گفتار خود قول میدهیم که در پیمان صلح آزادی وشعائر دیرینه ملت ایتالیارا محترم بشماریم »

معلوم است که اثرات پیام ژنرال آیزن هاور در این موقع سخت خیلی زیاد بوده وخواه وناخواه درافکار این ملت خسته وفرسوده هیجان بزرگی ایجاد خواهد کرد درهرصورت آینده نزدیك باردیگر ارزش واقعی ملت ایتالیا را که بیست سال تمام کوس امپراتوری میزد بجهانیان نشان خواهد داد .

۲- نطق مهم ازدو نفر زمامدار بزرك جهان - سخن رانی مستر چرچیل درمجلس شورای ملی انگلستان

روز سه‌شنبه چهارم مرداد ماه مستر چرچیل درمجلس شورای انگلیس که علاوه از نمایندگان ملت عده زیادی از افسرهای دول متفق ومردان سیاسی مقیم لندن وخانم چرچیل ولوید جرج نیز حضور داشتند نطق مشروح ومفصلی نموده واجمالا ازواکنش کناره جویی موسیلنی در سیاست جهان سخن رانی کرده ودر باره استعفای زعیم حزب فاشیست چنین گفت : « کناره گیری دیکتاتور ایتالیارا میتوان پایان یکدوره ترور دراستبداد گفت واگر تاکنون بنای فاشیزم تماما ویران نشده باشد کناره گیری موسیلنی اساس وپایه آنرا متزلزل ساخته و بزودی تغییرات

بس بزرگی درروش سیاسی ایتالیا رخ خواهد داد ماخوب میدانیم که اکنون آروزوی قلبی ملت ایتالیا رهایی یافتن اززیر یوغ نازیهااست ودر نتیجه همین آرزو بود که موسیلنی ازکار بر کنارشد بدیهی است که اگر این آرزو لباس عمل بپوشد متفقین نیز کشور ایتالیارا ازآتش جنك بدور خواهند برد ولی درصورت عملی نشدن این آرزو جنك باشدت هرچه تمامتر ادامه یافته از دریا وهوا بان کشور حمله خواهیم برد وآن قدر خواهیم کوشید تابدترین آفات وبلیات جنك را ازروی کمال بیرحمی بایتالیا بچشانیم تا کنون ازطرف دولت ایتالیا درهیچ باره ازما چیزی پرسیده نشده است بنا براین جز ادامه دادن بجنك تصمیم دیگری نخواهیم گرفت . »

مستر چرچیل ازهمکاری نیروهای متفقین ستایش کرده ومخصوصا از ژنرال ایزن هاور فرمانده کل واز ژنرال الکساندر وازمارشال تدر فرمانده هوایی متفقین درحوزه مدیترانه تحسین نموده ودرپایان گفتار خود بقدرت ایتالیاوآلمان ومتحدین آن از لحاظ نیروی جنگی اشاره کرده وچنین گفت « ایتالیارا تقریبا میتوان یك دهم قدرت آلمان بحساب آورده . ستم وبیدادگری آلمان در کشور هاییکه اشغال کرده ازهرسو مورد تهدید سخت واقع شده است . جنگها ییکه در جبهه خاور میشود شدت وسختی هریك از آنها بمراتب از عملیات نیروی زمینی انگلیس وآمریکا بیشتر است وبهمین سبب درماه ژوئیه تلفات آرتش آلمان درجبهه روسیه بسیار زیاد وخیلی سنگین بوده » . سپس مستر چرچیل حاضرین را مخاطب ساخته وگفت « باهمه اینها ما نباید دربرابر قدرت خود وپیروزیهاییکه اخیرا بدست آورده ایم کورشده وارزش دشمن را کاسته قدرت اورا حقیر و ناچیز بشماریم توانایی آلمان هنوز بسیار است آرتش آلمان باوجود تلفات سنگینی که درجبهه روسیه داده‌است بازدست نخورده وسالم میباشد وشماره لشکر های آلمان بدون اینکه لشگرهای ممالك دست نشانده را بحساب بیاوریم درحدود سیصد لشگر میباشد که سه چهارم این نیروی شگرف تندرو بوده ومسلح باسلاحهای خوب هستند . »

باوصف این چنانکه نخست وزیر انگلیس درنطق خود صریحا اشاره کرده هنوز دولت ایتالیا دست توسل بدامن متفقین نزده وبه نیروییکه فعلا درتحت اختیار دارد امیدوار می‌باشد. بنا براین احتمال کلی میرود که متفقین آخرین ضربه خودرا بویژه ازهوا بکشور ایتالیا وارد آورده وتاروپود این ملت فرسوده راگسیخته وزمینه را برای طرح متار که جنك آماده سازند ، علی ای حال ازآثار

وعلایمی که دیده میشود دوران جنك باایتالیادرشرف خاتمه یافتن بوده وآفتاب روز نبرد با این دولت درحال غروب است تاآینده چه نشان دهد !

سخنرانی روزولت رئیس جمهور امریکای شمالی - چنانکه خبر گزاری انگلیس اطلاع داد شب پنجشنبه ششم مرداد ماه آقای روز ولت در برابر رادیو نطق مفصلی نمود که ما خلاصه آنرا بشرح زیر می نویسیم :

« نیروهای شگرف وخشمگین انسانیت در جبهه روسیه ودر ناحیه پهناور اقیانوس بزرك و در جنوب اروپا درحال حرکت بوده و همگی رو بسوی هدفهای نهانی یعنی برلن - و توکیو - پیشرفت میکنند . نخستین شکاف در جبهه محور پدیدار گشت و اصول تبه کارانه فاشیست از هم پاشید . راهزنان نازی هرگز قدرت ایستادگی در برابر حریف را نخواهند داشت . هیتلر در بدترین موقع از یاوری کردن برفیق خود مضایقه کرد و او را تنها گذاشت . موسیلنی بالاخره ملتفت شد که دوره رقاصی بپایان رسیده است !

باید هم موسیلنی وهم یاران فاشیست اورا بدادگاه سپرد تا کیفر تبه کاری های خود را بیابند . ما بهیچ عنوانی سازش با فاشیست نخواهیم کرد و اجازهٔ بقاء فاشیزم را نخواهیم داد فقط ایتالیا باید وضع حکومت خود را تعیین و پایه آنرا روی اصول دموکراسی وآزادی برقرار سازد .

ما ملت ایتالیا را در سیسیل کمك و مساعدت میکنیم و باهمکاری صمیمانه وی امنیت ونظم را برقرار میسازیم . تأسیسات فاشیست هارا منحل خواهیم کرد زیرا این سازمانها ملت ایتالیا را زیر یوغ بیداد گری قرار داده است . ما نیازمندیهای این ملت را برآورده و این مساعدتها را تا روزی ادامه خواهیم داد که ملت ایتالیا بتواند برفع نیازمندیهای خود قادر شود .

ما تصمیم داریم بکشورهای فتح شده اختیار دهیم که ازآنچه سزاوار شأن انسانی است بهره مند گردند وسرنوشت خویش را بدست گیرند ازآزادی گفتار ومذهب مستفیض شوند و بیم و هراس نداشته باشند . حال جنك در سیسیل و ایتالیا ادامه دارد و ادامه آن لازم است تاملت ایتالیا بفهمد که تعقیب جنك برای رسیدن به منظوری که بکلی از دست رفته است بی‌فایده می باشد . »

سپس از چگونگی حمله ناگهانی سیسیل سخن گفته و چنین اظهار داشت.

« نیروییکه در حمله ناگهانی برسیسیل شرکت جست عبارت از سه هزار کشتی بود که یکصد و شصت هزار امریکایی - انگلیسی - کانادایی و فرانسوی را با چهارده هزار وسیله نقلیه و ٦٠٠ تانك و ١٨٠٠ توپ در خشکی پیاده کرد !! »

« نامهای کننده » بسه گونه تواند بود

در فارسی « نام کننده » (یا اسم فاعل) بسه گونه تواند بود . مثلا از ریشه « خواستن » : ١) خواهنده ، ٢) خواها ، ٣) خواهان تواند آمد . همچنین از دیگر ریشه ها .

این سه گونه هرکدام معنایش دیگر وجایش دیگر می‌باشد ، بدینسان :

١) خواهنده ؛ کسیکه یکبار خواسته است . مثلا گفته میشود : « فلان کتاب را از تبریز خواسته‌اند » ، می‌پرسیم : « خواهنده کیست ؟ . » . در زده می شود ، و می‌پرسیم : « زننده کیست ؟.. » . کسی را کشته اند وی گوییم : « کشنده شناخته نیست » .

٢) خواها : کسیکه همیشه میخواهد ، نیروی خواستن را داراست مثلا می گوییم : « آدمی خواهای پیشرفتست » . « آدمی چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا می‌دارد » .

٣) خواهان : کسیکه درهمان زمان میخواسته یامیخواهد . مثلامی گوییم : « شاگردان خواهان و نا خواهان آمدند » . « گریان ایستاده بود » . « خندان می‌رفت » .

در فارسی کنونی سامان این سه گونه نیز بهم خورده ، زیرا از برخی ریشه این یکی را می آورند و آن یکی را نمی آورند ، و گاهی این را در جای آن و آنرا درجای این می‌آورند . مثلا می گویند : « جانوران گزنده » یا « خزنده » یا « درنده » که غلطست و باید بگویند : « جانوران گزا » یا « خزا » یا « درا » . می گویند : « پرندگان » که غلطست و باید بگویند : « پراها » . می‌گویند : « نویسنده فلان اداره » که باید بگویند « نویسا » .

هرچه هست ما در گفتار هایی که بپاکزبان می نویسیم هر یکی از این سه گونه را درجای خود نمی آوریم وگاهی می‌بینیم کسانیکه از این ناآگاهند ایراد می گیرند . مثلا ماچون می‌نویسیم : « هنگامیکه جنبش مشروطه درتبریز نیز برخاست و مردم نام مشروطه راشنیده بیش یاکم ازمعنی آن آگاهی یافتند خواهای آن گردیدند ... » کسانی ایرادگرفته می گویند بایستی بنویسید : « خواهان آن گردیدند » . می‌گویند : « خواها » شنیده نشده است . همچنین چون می نویسیم : « جوبان ازدنبالش رفتند » می گویند : « جوبان » نیامده است .

ورجاوند

بنیاد

این کتاب از چاپ بیرون آمده بهای هرجلدی درهمه جا ۱۵ ریال‌است
فروش درتهران -
کتابفروشی ابن سینا - میدان مخبرالدوله
مغازه وحدت - خیابان نادری گرمابه نادری
اداره دفتر برچم
درشهرستانها از نمایندگان برچم

••••••••••••••••••••••••••••••••

چرا این شماره را جلوتر بیرون داده‌ایم؟..

این شماره از مهنامه برچم که ازآن « نیمه دوم مرداد ماه » است بایستی روز پانزدهم ماه نامبرده بیرون آید . ولی چون این شماره بنام « جشن مشروطه » است و ما دوست میداریم روز ۱۳ مرداد که روز آن جشن می باشد ، - چه در تهران وچه در شهرستانها - این شماره در دست خوانندگان باشد اینست آنرا ده روز جلوتر بیرون‌میدهیم تابتواند درسیزدهم بهمه جا برسد.. ولی این یک کار سامان دیگر شماره ها را بهم نخواهد زد و بیاری خدا هریکی از آنها درزمان خود بیرون داده خواهد شد .

چاپخانه پیمان